# فراخوان دفاع از صحابه

**تأليف:**

**سليمان ناصر العلوان**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | فراخوان دفاع از صحابه | | | |
| **عنوان اصلی:** | الاستنفار في الذب عن الصحابة الأخیار | | | |
| **نویسنده:** | سليمان ناصر العلوان | | | |
| **ترجمه:** | گروه علمی فرهنگی موحدین | | | |
| **موضوع:** | پاسخ به شبهات و نقد کتاب‌ها | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | اسفند (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** | کتابخانه عقیده www.aqeedeh.com | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[مقدمه 5](#_Toc414614301)

[فصل: پاکی نیت و زبان نسبت به اصحاب و دفاع از آنها 11](#_Toc414614302)

[فضایل معاویه 28](#_Toc414614303)

[موقف مسلمان در قبال روایات طعنه‌زننده به اصحاب: 38](#_Toc414614304)

[فصل: عواقب خطرناك طعن‌زدن به اصحاب 43](#_Toc414614305)

[شمه‌ی از معتقدات روافض: 49](#_Toc414614306)

[عقیده‌ی روافض در باره اصحاب 59](#_Toc414614307)

[دشنام و ناسزاگويي اصحاب بر دو نوع مي‌باشد: 65](#_Toc414614308)

[مهدی خیالی روافض 70](#_Toc414614309)

مقدمه

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ولا عدوان إلا على الظالمين وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له رب السماوات والأرض ما بينهما ورب العرش العظيم، وأشهد أنّ محمداً عبدالله ورسوله المبشر والنذير والسراج المنير والصلاة والسلام عليه وعلى آله وصحبه ومن تبعهم بإحسان إلى يوم الدين ...

امّا بعد: یكی عقاید و اصول مقرر در اسلام محبت صحابه اعم از مهاجرین و انصار و كسانی كه به نیكی از آنان پیروی كرده‌اند می‌باشد، و اعتقاد به بزرگواری و‌ صداقت آنان و همچنین مهرورزی نسبت به كوچك و بزرگ و اول و آخر ایشان و نیز صیانت و نگهداری از آبرو و حیثیت و كرامت و حرمت‌شان است. و این یك امر ضروری و یكی از ضروریات پنجگانه یعنی -دین، جان، مال، نسل و عقل- می‌باشد كه شریعت جهت حفظ و نگهداری آن‌ها و حمایت از حقوق[[1]](#footnote-1) آن و جلوگیری و گرفتن مچ كسانی كه اقدام به هتك آن‌ها می‌كنند آمده است. و پیامبر در میان جمع عظیمی از بزرگ‌ترین مجمع مسلمانان (موسم حج) فرمودند: «همانا خون، ‌مال، و آبروی همدیگر برای شما حرام است مانند حرمت همین امروز در چنین ماهی و در چنین شهری پس آنكه حاضر است به آنكس غایب می‌باشد و اینجا حضور ندارد ابلاغ نماید»[[2]](#footnote-2).

بنابراین، هتك حرمت مسلمان و جنایت علیه او نزد خدا و رسول او و مؤمنان واقعی بسیار بزرگ و از گناهان بزرگ به حساب آمده و تقلید و تشبه‌جستن به منافقین می‌باشد، و بزرگتر از آن فرو بردن زبان و قلم‌ها در آبروی اهل علم و تلاش برای تباه‌كردن قدر و منزلت آنان با اوهامی از اینجا و آنجا و شتافتن برای دخول به نیات و مقاصدشان و مقابله‌نمودن و بی‌بهادانستن حقوق آنان می‌باشد.

امام عبدالله بن مبارك/ می‌گوید: «هركس به علما بی‌حرمتی كند آخرت را از دست داده است».[[3]](#footnote-3)

و امام طحاوی در عقیده‌ی ‌طحاویه می‌گوید: علمای سلف چه سابقین یا تابعین آنان اهل خیر و اهل اثر و فقه و نظر بوده‌اند – و جز حق چیزی بر زبان نیاورده‌اند هركس آن‌ها را به بدی یاد كند از راه درست منحرف گشته است.[[4]](#footnote-4)

حافظ ابن عساك ر می‌گوید: «بدان ای برادر – خداوند ما و شما را برای رضایت خودموفق گرداند و ما را جزو كسانی قرار دهد كه از او در هراس و بیم هستند و تقوی را آنطور كه باید پیشه دارند – همانا گوشت علما – رحمة الله علیهم – مسموم است، و عادت خداوند در هتك حرمت بی‌حرمت كنندگان به مقام والای آنان معلوم می‌باشد؛ زیرا بتأكید اتهام وارد نمودن به آنان در چیزی كه از آن بری و پاك هستد عاقبت بدی داشته و خوردن آبروی آنان ناگوار است، و دروغ‌پردازی و جعل اكاذیب به نسبت كسانی كه خداوند آنان را برای احیاء و ترویج علم و دانش برگزیده است اخلاقی مذموم و ناپسند می‌باشد[[5]](#footnote-5). و ستمی بزرگتر و جرمی بدتر از این بلای عظیم پیشه قرار دادن چنین روش زشت درباره‌ی اصحاب محترم پیامبر و افسار گسیختگی زبان برای افترا نسبت به حرمت و عدالت آنان و تباه‌نمودن حقایق تاریخی آن بزرگواران است.

و اهل علم چنین چیزی را الحاد به حساب آورده و مقرر كرده‌اند كه (كسی جز بد اخلاق‌ها زبانش را درباره‌ی پیامبر و اصحاب او و اسلام و مسلمین رها نمی‌سازد).[[6]](#footnote-6)

آنان بهترین كسانی برای جامعه و برترین تابع و پیرو برای بهترین متبوع بودند، و كسانی بودند كه به وسیله‌ی شمشیر سرزمین‌ها را و به وسیله‌ی ایمان قلب‌ها را فتح كردند، كه تاریخ بشر از آغاز آن تاكنون تاریخی پر شكوه‌تر و مردانی بزرگوار و فاضل‌تر و شجاع‌تر از آنان را سراغ ندارد، و هركس در این حقیقت تردید به دل دارد به سیره‌ی ایشان در پرتو احادیث صحیح و آثار ثابت و قطعی بنگرد تا حال و احوال این گروه را دیده كه چه شگفتی‌ها و عظمت‌های مانند ایمان، حكمت و قدرت و شجاعت از جانب خداوند به آنان عطا گردیده است.

هنگامی كه دیگران در بخشش جان و مال دریغ و خست كردند و جدائی از اهل و عیال برایشان سنگین بود، آنان بودند كه جان و مال خود را در راه اقامه‌ی رفاه زندگی و امنیت مردم و ملت‌ها تحت حكم اسلام نثار نموده كه همانند ایشان در هیچ زمانی وجود نداشه و نخواهد داشت. آنان خار چشم دشمن، اهل ولاء و براء و یاری‌دهندگان دین و وزیران رسول پروردگار عالم بوده‌اند.

خداوند آن‌ها را برای مصاحبت پیامبر خود و ترویج دانش برگزید و هر آنكه را خدا خواست از بندگی بندگان به بندگی پروردگار و از تنگنای دنیا به سوی فراخی آن و از جور و ستم اهل ظلم به عدل اسلام در آوردند، بدست آنان بود كه عرش و قدرت و شعائر الحاد سقوط نمود و نابود گشت و تمام طاغوت‌ها و سلاطین جبار گردن كج و تسلیم ایشان گردیدند.

لذا بنده به نیت جمع توشه‌ای برای آخرت جهت اشاره به نكته‌ای لطیف و مهم و ذره‌های از معارف اندك برای دفع و جلوگیری از تجاوز ظالمان عالم‌نما و تبرئه‌ی صحابه متقین و همچنین جهت یاری‌نمودن آنان در برابر قلم كینه‌توزان و ادبای نادان و مورخینی كه جاهلانه از روی هوای نفسانی در این موقعیت مهم و قلب حقایق با تكیه بر آثار ضعیف و اخبار واهی و متروك فرو رفته‌اند، قلم خود را بكار انداختم.

و بزرگی جرم و دشوار بودن كار آنان هنگامی بیشتر و بیشتر می‌شود كه اقدام به طعن و سرزنش جمعی از اصحاب كرده و آتش خشم و غضب خود و سوءظن و فرض احتمالات و پیش‌گوئی‌های كه نه دارای اصلی در شرع بوده و نه در عقل می‌گنجد به دل گرفته و به روی آنان گشوده‌اند در حالی كه می‌بینیم بعضی از آنان نسبت به شیعه و داعیان آنان و نیز معتزله و مدارسشان حسن ظن داشته و اصحاب اندیشه‌های منحرف و زعمای ملحد را تعظیم می‌نماید و شیفته‌ی كتب و آراء آنان شده و در تحقیق در آن‌ها دقت، پاك‌نیتی و انصاف بیشتری به خرج می‌دهد.

بنده با افرادی كه نفسشان از چنین تفكری سیر گشته بود دیدار كرده‌ام، و اولین كلام و گفتگو به بحث از عدالت و انصاف و حفظ حقوق علما و مجتهدین و اصحاب فكر و أدب از مسلمانان بود كه شادی و سرور بر ما حكمفرما شد و همه ابزار شادمانی كردند و تعامل و شور و شوق به اوج خود رسید، بنده بر اصل مشروعیت عدالت در سنجش و ارزیابی اشخاص و بحث از تلاش و مجاهدت‌هایشان با آنان موافق بودم، لكن بدیهی بود كه این گروه هدف دیگری در پس آن دارند؛ زیرا هنگامی كه بحث اصحاب و شأن و منزلت آنان و گمراهی دشمنان‌شان به میان آمد این عدل و انصاف مورد ادعا از سر آنان بیرون رفته و چشمان‌شان در برابر آن كور گردید.

لذا به سرعت به آوردن اكاذیب و روایت‌های باطل مبادرت نموده و اقدام كردند به بدنام كردن و كم‌بها نمودن افرادی از مسلمانان قبل از فتح (فتح مكه) و كسانی كه بعد از آن به اسلام گرویدند، علی الخصوص امیر معاویه لذا من از ادعای آنان برای انصاف و خواست عدالت در قضاوت نسبت دیگران شگفت‌زده شدم در حالی كه دیدم آنان زبان خود را در مورد لشكر رستگار خدا كسانی كه خداوند دین خود را توسط آن‌ها پیروز و اقامه نموده و به وسیله‌ی ایشان شر دشمنان را دفع و برطرف كرده است به بدگویی گشوده‌اند.

در آن هنگام به سوی خدا شتافتم و سعی كردم كه از ترس غضب و خشم وی فرار كنم و دست به نوشتن زدم كه روش زشت و دشواری كار آنان و افكار شومشان را آشكار و بر ملا سازد.

و بحث را در حقوق اصحاب و بزرگی مقام و منزلتشان خصوصاً معاویه بسط دادم چرا كه آنچه را كه ایشان از بددهانی آنان چشیده به دیگران نرسیده است.

و جواب آنان جز این نبود كه می‌گفتد این یك مسئله‌ی اجتهادی است و از قطعیات نمی‌باشد، لذا در آن هنگام پی بردم كه آن‌ها داعی تخریب و فساد هستند نه اصلاح و عدالت.

و اینك بحث دفاع از ائمه‌ی دین و حمایت‌نمودن آبرو وكرامت پیشگامان تاریخ امت اسلامی از افترای دیوانگان و دنبال‌گیران لغزش‌هایشان و تجریح‌كنندگان آنان از روی هوا و آرزوهای درونی:

فصل:  
پاکی نیت و زبان نسبت به اصحاب و دفاع از آنها

یكی از ویژگی‌ها و علامات بارز اهل سنت و جماعت، و یكی از نشانه‌های اهل علم و تابعین، پاكی نیت و زبانشان نسبت به صحابه‌ی اخیار و حاملان پرهیزگار و ابرار شریعت و دفاع از حرمت و آبروی آنان از تیر جراحان و تهمت بیهوده‌گویان و زخم زبان كینه‌توزان و انزجار و ستیز علیه كسانی كه دنبال اوهام رفته و در وادی ظلمت و تاریكی فرا گرفته و زبان را در بدگوئی و مجرم نمودن اصحاب و سلب عدالت آن فرو برده و آنان را مثل سائر مردم گردانده لذا در پی بی‌حرمتی و بردن آبرو حیثیت آنان بر آمده و به جمع نمودن لغزش‌ها و اشتباهات (انسانی) ایشان پرداخته‌اند می‌باشد.

امام احمد/ با جمع‌نمودن احادیثی كه در آن‌ها طعن و بدگوئی نسبت به بعضی از صحابه رسول الله وجود دارد مخالفت می‌كند و از این كار خشمگین است و می‌گوید: «اگر آن درباره‌ی افراد پست مردم هم باشد با آن مخالف هستم چه رسد به اصحاب رسول الله، و باز می‌گوید: بنده هرگز این احادیث را ننوشته‌ام. مروزی می‌گوید: «به ابوعبدالله: گفتم: اگر كسی را كه می‌شناسم این احادیث پست را بنویسد آیا می‌شود وی را ترك كرد؟ گفت: بلی صاحب این احادیث بی‌مایه مستحق جحیم است.» خلال در السنه جلد3 صفحه50 با سند صحیح آن را روایت كرده است.[[7]](#footnote-7)

داعیان فتنه و گمراهی به این احادیث و اخبار روایت شده درباره‌ی بدیهای آنان كشش داده و نسبت به حرمت مؤمنان و وزرای رسول خدا اسائه ادب كرده و آن‌ها را كم‌بها می‌نمایند و زبان خود را در تجریح و انتقام‌جویی از آنان رها و انواع اتهامات باطل به آنان نسبت داده‌اند، و این چنین كمین كردن نتیجه‌اش سلب اعتماد از برگزیدگان امت و تردید آمیزی در اعمال آنان و فتوحات، علوم و عدالت آن‌ها خواهد شد، و این امت در گذشته مردان برجسته‌ی زیادی داشته است كه همواره اصحاب را مدح و ثنا گفته و نسبت به آنان حسن داشته‌اند و از بدگوئی و سوءظن به آن‌ها چشم‌پوشی و خودداری كرده‌اند.

پس واویلا اگر كسی به آنان تعرض نمود و آتش فتنه را برپا و روشن نماید و بی‌خردان و غوغا‌گران را بر افترا نسبت به آنان جری و جسور نماید، بتأكید پیامبر فرموده‌اند: «اصحاب من را دشنام نگوئید چرا كه اگر هر یكی از شما به اندازه‌ی كوه احد طلا انفاق و بخشش نماید به یك و یا نصف مشت انفاق یكی از آنان نمی‌رسد، امام بخاری و امام مسلم هر دو در صحیح خود از طریق اعمش از ابی صالح از سعید[[8]](#footnote-8) و امام مسلم در صحیح خود از طریق جریر از اعمش روایت نموده‌اند که گفت: «میان خالد بن ولید و عبدالرحمن بن عوف قضیه‌ای رو داده و خالد او را دشنام گفت، سپس پیامبر فرمود: هیچ‌یک از اصحاب من را دشنام نزنید ...) و این اضافه در سبب ورود حدیث محفوظ نشده است، بلکه سفیان ثوری[[9]](#footnote-9) آن را از اعمش و شعبه و وكیع و ابو معاویه و دیگران روایت كرده كه آن‌ها حافظ‌ترین و ضبط كننده‌ترین مردم برای حدیث اعمش بوده‌اند و این اضافه را ذكر نكرده‌اند علاوه بر این كه بر وجود جریر در آن اختلاف وجود دارد و لذا ابن ماجه (161) آن را از طریق محمد بن صباح از طریق «جریر»[[10]](#footnote-10) بدون آن اضافه روایت كرده به این دلیل امام بخاری از آن اعراض نموده و امام مسلم در صحیح خود (4/1968 بعد از ذكر روایت‌كنندگان از اعمش می‌گوید: (در حدیث شعبه و وكیع ذكری از عبدالرحمن بن عوف و خالد بن ولید نشده) و همین صواب است، امام ‌احمد در فضائل صحابه[[11]](#footnote-11) و ابن ماجه[[12]](#footnote-12) با سند صحیح از طریق سفیان از نُسَیرین ذُغلُوق كه او محل اعتماد است روایت كرده و می‌گوید: ابن عمر می‌گفت: «اصحاب محمد را دشنام نگوئید چرا كه یك ساعت ایستادن یكی از آنان بهتر از كار یك عمر یكی از شما می‌باشد».

و امام محمد بن صبیح بن سّماك[[13]](#footnote-13) می‌گوید: ‌دانستم كه یهود اصحاب موسی و نصاری اصحاب عیسی را دشنام نمی‌دهند، پس چرا ای جاهلان شما اصحاب محمد را دشنام می‌گوئید؟ و می‌دانم كه از كجا آمده‌ای، گناهان خودت تو را مشغول نمی‌سازد و إِلّا اگر بگناهان خود مشغول می‌شدی از خدا شرم می‌نمودی، بتأكید گناهان خودت تو را حتی از پرداختن به بدكاران منع می‌كند چه رسد به نیكوكاران، اما اگر تو از نیكوكاران بودی به بدكاران هجوم نمی‌كردی بلكه از خداوند ارحم الراحمین برای آنان درخواست مغفرت می‌نمودی، لكن تو از بدكاران هستی، که شهداء و صالحین را عیب‌دار می‌نمائی، ای عیب‌دار كننده‌ی اصحاب محمد! اگر شب را در خواب بودی و روز را روزه نمی‌گرفتی برایت بهتر از قیام شب و روزه گرفتن بود با آنهمه بدگوئی‌ كه نسبت به اصحاب محمد كرده‌ای! قیام شب و روزه گرفتن با بی‌حرمتی به بزرگان معنی ندارد، مژده‌ات باد به چیزی که هیچ مژده‌ی خوشی در آن نیست اگر توبه نكنی از آنچه می‌شنوی و می‌بینی! آن‌ها در اُحد شرفیاب شدند و عفو خداوند درباره‌ی ایشان نازل گردید خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَلَّوۡاْ مِنكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِ إِنَّمَا ٱسۡتَزَلَّهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ بِبَعۡضِ مَا كَسَبُواْۖ وَلَقَدۡ عَفَا ٱللَّهُ عَنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٞ ١٥٥﴾ [آل‌عمران: 155] یعنی: «آنانكه در روز رویاروئی دو گروه فرار كردند، بیگمان اهریمن به سبب پاره‌ای از آنچه كرده بودند آنان را به لغزش انداخت و خداوند ایشان را بخشید، چرا كه خداوند آمرزنده و بردبار است».

پس در مورد كسی كه خدا او را عفو كرده چه می‌گوئید؟ آخر جز با جاهلان به چیزی دلیل می‌آوری ای جاهل؟ بدترین خلف آنست كه سلف خود را دشنام گوید و به خدا سوگند یك نفر از سلف از هزار نفر خلف[[14]](#footnote-14) بهتر است.

اهل علم اتفاق دارند كه صحابه‌ی کرام بعد از انبیاء بهترین انسان‌ها هستند و در صحیحین از طریق ابراهیم از عبیده از عبدالله آمده است كه پیامبر فرمودند: (بهترین مردم كسانی هستند كه با من (از نظر زمانی) نزدیك ترند). و برترین صحابه ابوبكر سپس عمر و عثمان و علی بن ابی طالب – رضی الله عنهم اجمعین – می‌باشند و دلایل بسیار است. و عموم اهل علم بر این باور هستند، خداوند جلّ و علا – بقای صحابه را سبب امن و امان برای امت گردانید لذا همینكه عصر آنان گذشت و نسلشان منقرض گشت انواع فتنه‌ها و بدعت‌ها دامن‌گیر مردم بعد از آنان شد و جور، ستم و فساد[[15]](#footnote-15) و بی‌بند و باری شیوع یافت، لذا در صحیح مسلم[[16]](#footnote-16) از طریق سعید بن ابی برده از پدرشان آمده است كه گفت: نماز مغرب را با رسول الله خواندیم سپس گفتم: چرا اینجا ننشینیم تا نماز عشا را هم بخوانیم؟ می‌گوید: آنجا نشستیم و پیامبر وارد شد و فرمود (هنوز اینجا هستید؟) گفتیم: ای رسول خدا‍! با شما نماز مغرب خواندیم سپس گفتیم: اینجا می‌مانیم تا نماز عشا را هم بخوانیم، فرمود: (نیك كرده اید یا اصابه كرده اید) و راوی می‌گوید سپس سرش را به سوی آسمان بالا برد كه معمولاً این كار زیاد می‌كردند و گفت: «ستارگان سبب امنیت آسمانند، هر زمانی ستارگان رفتند آنچه به آسمان بیم داده شده پیش می‌آید، و اصحاب من نیز نگهدارنده‌ی امتم هستند لذا وقتی اصحاب من رفتند آنچه به آنان بیم داده شده است پیش خواهد آمد).

و این دلیل بر فضل آنان و بزرگی این است كه چگونه خداوند به وسیله‌ی آنان بدعت و فتنه‌ها و جور و فساد را دفع و برطرف كرده است، لذا شایسته‌ی این هستند كه خدا آن‌ها را وزیر پیامبرش و گروه دوستش قرار دهد.

عبدالله ابن مسعود می‌گوید: خداوند به قلب بندگان نگاه كرد و قلب محمد را بهترین قلب‌ها یافت لذا او را برای خود برگزید و او را به رسالت خویش مبعوث نمود، سپس بعد از قلب ایشان به قلب بندگان نگاه كرد و قلب اصحاب را بهترین قلبهای بندگان یافت لذا آنان را وزیر پیامبرش گرداند كه در راه دین او جنگ و نبرد كردند) امام احمد(1/379) آن را از طریق عاصم بن ابی‌نجود از زر بن حبیش از عبدالله روایت كرده و سندش حسن می‌باشد.

و قتاده از عبدالله ابن مسعود ذكر كرده و می‌گوید: (هركس از شما اگر قرار است از كسی پیروی نماید به اصحاب محمد تأسی جوید و آن‌ها را الگو قرار دهد، چرا كه آنان مخلص‌ترین این امت از نظر درونی و عمیق‌ترینشان از عمق علمی و كمترین آنان از جهت رحمت و استوارترین آنان از نظر هدایت و از نیكترین آن‌ها در هر حال و وضعی می‌باشند. قومی هستند كه خداوند آن‌ها را برای مصاحبت پیامبرش انتخاب نمود، پس فضل آنان را بشناسید و از آثار آنان پیروی كنید؛ زیرا آن‌ها بر راه هدایت مستقیم بودند) ابن عبدالبر در جامع العلم وفضله[[17]](#footnote-17) روایت كرده و در آن انقطاعی وجود دارد؛ چون ابن مسعود قبل از ولادت قتاده وفات كرد.

شیخ الاسلام ابن‌تیمیه(/) می‌گوید: قول عبدالله ابن مسعود می‌گوید: آنان بهترین این امت از نظر اخلاص قلبی و عمق علمی و كمترین آنان در جنبه‌ی تكلیف و زحمت بوده كلامی جامع است كه كمال معرفت و دقت و عمق علم آنان را بیان می‌نماید. و همچنین آسانی آن را بر آنان و نیز امتناع آن‌ها از قول بدون علم و آگاهی با كمترین زحمت را می‌رساند.[[18]](#footnote-18)

و امام ابن ابی حاتم (/) می‌گوید: «اصحاب محمد رسول الله كسانی هستند كه شاهد وحی و تنزیل بودند و تفسیر و تأویل را به خوبی می‌دانستند و آن‌ها كسانی بودند كه خداوند جل جلاله ایشان برای مصاحبت پیامبرش و نصرت او و اقامه‌ی دین و آشكار نمودن حق برگزید، و از صحبت و مصاحبت آنان برای او راضی بود و آن‌ها را قدوه و الگوی ما گردانید و هرآنچه برای رسول الله از جانب خداوند آمد حفظ می‌كردند، و هرآنچه از سنت و شرع و حکم و قضاوت و امر و نهی و اخلاق، كه از پیامبر می‌دیدند بطور خیلی دقیق و شایسته از آن آگاه بوده و در دین خدا آگاهی داشته و هر امر و نهی خدا و مقاصد او را كه از رسول خاتم می‌دیدند می‌‌دانستند، و عیناً تفسیر و تأویل او را مشاهده می‌كردند و از آن استنباط می‌نمودند پس خداوند آن‌ها را با منت و اكرام خود قدوه و الگو گردانید و هر شك و تردید و غلطی را از آن‌ها دور ساخت و به این وسیله آن‌ها را مشرّف گردانید، و همچنین ایشان را عدول امت نام نهاد و در كتاب محكم خود می‌فرماید: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ﴾ [البقرة: 143] و پیامبر فرمایش خدا را كه فرمود: وسطاً تفسیر نموده و فرمودند: وسطاً ‌یعنی: عدلاً و آن‌ها عادلترین امت و پیشوای هدایت و برهان‌های دین و حاملان كتاب و سنت بودند. و خداوند عزّ وجل به تمسك‌جستن به هدایت و حركت در راه و سلوك آنان و اقتدا كردن به آن‌ها دستور فرموده است و می‌فرماید: ﴿وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ﴾ [النساء: 115] «و راهی غیر از راه مومنان در پیش بگیرد، او را به همان راهی که در پیش گرفته، واگذار می‌کنیم».

و امام ابونعیم اصفهانی/ درباره‌ی صحابه می‌گوید: «ایشان (رضوان الله علیهم) نفس و مال و اهل و عیال و خانه و كاشانه‌ی خود را فدا كردند، ‌از وطن خود فاصله گرفته و برادران خود را ترك كردند، و با پدران و برادران به نبرد پرداختند و صبر و شكیبایی نمودند، جان را نثار كرده و مال خودر ا به امید پاداش خیر انفاق نمودند، و با متمردان با توكل بر خدا مقابله كردند، و رضای خدا را بر ثروت و عزت را بر ذلت و همچنین غریبی را بر وطن و دیار خود ترجیح داده و مقدم دانستند،‌ آن‌ها مهاجرانی بودند كه از دیار خود و كاشانه‌ی خود رانده شدند و فضل و رضای خدا را طلب می‌نمودند، و الله و رسول اورا یاری می‌كردند، و به حقیقت آن‌ها كه صادق بودند، سپس برادران انصارشان اهل یاری‌رسانی و ایثار و از محبوبترین قبایل عرب از نظر همسایگی بودند، و رسول‌الله خانه‌ی آن‌ها را مكان امن و آرامش قرار داده بود،‌ چه پاكدامن و شكیبا و چه دوستان گُلی بودند، چنانکه خداوند متعال درباره‌ی آنان فرموده است: ﴿وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ﴾ [الحشر: 9] «(و همچنین از آن) کسانی (است) که پیش از مهاجران در سرای هجرت جای گرفتند و راه ایمان را برگزیدند؛ کسانی را که به سویشان هجرت کرده‌اند، دوست دارند و در دل‌هایشان دغدغه و نیازی به آنچه به مهاجران داده شده، احساس نمی‌کنند و (آنان را) بر خود ترجیح می‌دهند؛ گرچه خودشان بسیار نیازمند باشند».

لذا كسی كه محبت آن‌ها در دلش چسپید و بخاطر خدا ایشان را دوست بدارد و برای آنان فضل قایل شود و از كینه‌توزان نسبت به آنان تبرَی جوید وی رستگار و مورد مدح خدا قرار می‌گیرد كه می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ [الحشر: 10] «كسانی كه بعد از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را كه در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز، و كینه‌ای نسبت به مؤمنان در دلهایمان جای مده، پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی».

پس صحابه كسانی هستند كه خداوند سینه‌هایشان را گشاده و سكونت و آرامش رابر دلهای‌شان وارد نموده به ایشان مژده رضوان و رحمت خود را داده است چنانكه می‌فرماید: ﴿يُبَشِّرُهُمۡ رَبُّهُم بِرَحۡمَةٖ مِّنۡهُ وَرِضۡوَٰنٖ﴾ [التوبة: 21] «پروردگارشان، آنان را به رحمتی از سوی خویش و رضایت و خشنودی نوید می­دهد».

آنها را بهترین امت برای مردم گردانیده كه امر به معروف و نهی از منكر می‌كنند و از خدا و رسولش اطاعت و فرمان‌برداری نموده‌اند، و آنان را نمونه‌ای برای كتابیان اهل تورات و انجیل گردانید، و بهترین امت ایشان خیر القرون؛ آن‌هائی هستند كه با وی نزدیكترند، خدا قدر و منزلت ایشان را وقتی بلند كرد كه به پیامبرش دستور فرمود كه با آنان مشاوره نماید؛ چون بر صداقت و صحت ایمان و اخلاص و فراوانی عقل و گران‌مایه بودن رأی كمال نصیحت و آشكار بودن امانت‌داری ایشان رضوان الله علیهم اجمعین آگاه بوده است.[[19]](#footnote-19)

و به اتفاق اهل‌سنت هیچ كس در شیوائی، فضل و برتری، سبقت گرفتن، و والا مقامی در امر به معروف و نهی از منكر، علم و دانش، دعوت به راه خدا و جهاد به شأن و مقام صحابه نمی‌رسد، و لذا گفته‌اند: «هر آنچه از خیر و نعمت كه مسلمانان تا روز قیامت از آن بهره‌مند هستند از قبیل: ایمان، اسلام، قرآن، علم و معرفت، عبادات، دخول بهشت، رستگاری از آتش جهنم، و پیروزی بر كفار، و همچنین اعلای كلمة الله همه از بركت تلاش اصحاب کرام است كه دین را ابلاغ كرده و در راه خدا جهاد نموده‌اند، و هر فردی به خدا ایمان بیاورد تا روز قیامت اصحاب از فضل آن بهره‌مند می‌شوند.[[20]](#footnote-20)

و نیز خداوند درباره‌ی فضل و مآل (بازگشت) آن‌ها می‌فرماید: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠﴾ [التوبة: 100] «پیشگامان نخستین مهاجران و انصار، و كسانی كه به نیكی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند،‌ خداوند از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است كه در زیر درختان و كاخ‌های آن رودخانه‌های جاری است و جاودانه در آن می‌مانند، این است پیروزی و رستگاری سترگ».

و مراد از كسانی كه به نیكی از آنان اتباع كرده‌اند اصحابی است كه مسلمان شدنشان در آخر بوده، كه جماعتی از اهل علم این را گفته‌اند و حافظ علائی/ در گفته‌ی زیر آن را تأیید می‌كند كه می‌گوید: «همه آیات قبلی در مورد كسانی است كه از پیامبر تخلف كردند از قبیل منافقین در غزوه‌ی تبوك، سپس خداوند بدنبال آن به فضل اصحابی كه همراه پیامبر جهاد كردند و در غزوات شركت نمودند می‌پردازد و آن‌ها را به سابقین اولین و كسانی كه بعد از آنان آمده‌اند تقسیم نموده است، و بعد به ذكر اعراب بادیه؛ آنهایی كه در دل نفاق داشتند یا اینكه در اسلام بطور كلی رسوخ نكرده بودند پرداخته می‌فرماید: ﴿وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَۖ﴾ [التوبة: 101] «در میان عربهای بادیه نشین اطراف شما منافقانی هستند». از این دلالت می‌كند كه مقصود كسانی است كه راه ایشان را به نیكی پیموده‌اند كه آنان نیز بقیه كسانی هستند كه اسلام‌آوردنشان عقب افتاده است، لذا آیه شامل همه می‌شود.[[21]](#footnote-21)

و لفظ صحبت بر هر مسلمانی كه با پیامبر دیدار كرده باشد هر چند برای یك لحظه هم كه بوده و بعد مسلمان وفات كرده باشد صدق می‌كند، و هركس شرف مصاحبت برای او ثابت شده است شروط تعدیل را لازم ندارد، بلكه همین كه شرف صحبت را داشته برای تعدیل وی كافی است.

بعضی از اهل اهواء می‌پندارند كه صحبت جز برای مهاجرین و انصار صحّت ندارد، لذا در این هنگام عدالت هیچ یك از كسانی كه بعد از آنان آمده جز با آنچه عدالت دیگران از تابعین سپس كسانی بعد از آنان به اثبات رسیده ثابت نمی‌شود، و چنین گفته‌ی غلطی را هیچ یك از اهل سنت نگفته است، و شبیه آن مذهب روایت شده از سعید بن مسیب است اینكه جز كسانی كه یك سال یا دو سال با رسول خدا بوده و با ایشان در یك غزوه و یا دو غزوه شركت نموده صحابی به حساب نمی‌آیند، و چنین چیزی از سعید صحیح نیست و اجماع بر خلاف آن می‌باشد[[22]](#footnote-22)، حافظ علائی/ می‌گوید: «اجماع در هر عصری بر عدم اعتبار این شرط در اسم صحابی منعقد شده، چرا چنین نباشد حال اینكه هزاران مسلمان كه در سال نهم ایمان آورده‌اند از صحابه بودند و همچنین كسانی دیگر از قریش و غیره كه در زمان فتح مسلمان شده‌اند و پیامبر را دیدار و مصاحبت نكرده‌اند مگر مدت كمی، و علما اتفاق دارند كه آن‌ها از جمله‌ی اصحاب هستند.[[23]](#footnote-23) و خدای متعال در مدح صحابه می‌فرماید: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ فَ‍َٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ٢٩﴾ [الفتح: 29] «محمد، فرستاده‌ی الله است؛ و آنان که با او هستند، در برابر کافران سرسختند و با یکدیگر مهربان. آنان را در حال رکوع و سجده می‌بینی؛ فضل و حشنودی الله را می‌جویند. نشانه‌(ی درست‌کاری) آنان از اثر سجده در چهره‌هایشان پیداست؛ این، وصف آنان در تورات است. و وصفشان در انجیل مانند زراعتی است که جوانه زده و تنومندش ساخته و ستبر و ضخیم شده و بر ساقه‌هایش ایستاده است و کشاورزان را شگفت‌زده می‌سازد تا به‌وسیله‌ی آنان کافران را به خشم آورد. الله به این‌ها که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، نوید آمرزش و پاداش بزرگی می‌دهد». و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا لَكُمۡ أَلَّا تُنفِقُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَٰثُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ ١٠﴾ [الحدید: 10] «و شما را چه شده که در راه الله انفاق نمی‌کنید و حال آنکه میراث آسمان‌ها و زمین از آنِ الله است؟ آن دسته از شما که پیش از فتح (مکه) انفاق کردند و (در راه الله) جنگیدند، همسان دیگران نیستند؛ (بلکه اجر و پاداش) کسانی که پس از فتح، انفاق نمودند و جنگیدند، بزرگ‌تر است. و الله به هر یک (از این دو گروه) بهشت را وعده داده است. و الله به کردارتان آگاه است».

و اكثر اهل علم بر این باور هستند كه مراد از فتح، فتح مكه است و دیگری نیز گفته كه مراد حدیبیه می‌باشد كه در آن مناقشه وجود دارد، و امام ابن القیم الجوزی/ فتح مكه را ذكر كرده كه آن (فتح اعظمی است كه خدا به وسیله‌ی آن دینش را و رسول و لشكر و حزب امین وی را عزت بخشید، و به سبب آن سرزمین و خانه‌ای را كه برای هدایت عالمیان انتخاب كرده بود از دست پلید كفار و مشركین نجات دادند، و فتحی بود كه مایه‌ی شادابی و خوشحالی اهل آسمان گردید، و ریشه‌ی عزت خود را در دل زمین دوانیده و به سبب آن مردمان فوج فوج به دین خدا در آمدند، و زمین را نورانی و درخشش و پر از شادابی و خوشحالی نمود، پیامبر همراه گروه سواره نظام اسلام و لشكریان و سربازان خداوند در سال 8 هجری در حالی كه ده روز از ماه رمضان گذشته بود به سوی آن حمله بردند.[[24]](#footnote-24) و این فتح مكه بوده چرا كه در حدیبیه در سال شش و در ذیقعده بود بنابر یكی از اقوال عروه و زهری و محمد ابن اسحاق و غیره.

و در حدیبیه این آیه را بر پیامبرش نازل نمود كه می‌فرماید: ﴿إِنَّا فَتَحۡنَا لَكَ فَتۡحٗا مُّبِينٗا ١﴾ [الفتح: 1] «همانا ما پیروزی آشکاری برای تو رقم زدیم.» پس خدا این صلح را فتح و پیروزی نام نهاد، و اما مكه فتح در سوره‌ی حدید و سوره‌ی نصر و نیز فرموده‌ی ایشان كه فرموده است: «لا هجرة بعد الفتح» «بعد از فتح دیگر هجرتی نیست». بنا بر حدیث متفق علیه ابن عباس، بی‌تردید فتح مكه و همان فتح اعظم است. و این مسئله‌ای بسیار روشن و واضح می‌باشد.

هدف از بیان دلالت آیه بر بلندی مقام صحابه و بزرگی قدر منزلت آنان و نیز تفاوت منزلت و برتری بعضی از آن‌ها بر بعضی و اینكه كسانی قبل از فتح مكه انفاق نموده و نبرد كرده اجر آنان بیشتر و بزرگتر است و شأنشان والاتر از كسانی است كه بعد از فتح مكه خرج و بخشش نموده و جنگیده‌اند، حال اینكه خداوند هر دو طرف و گروه را به بهشت وعده داده است. لذا بدین جهت متحقق می‌شود كه آن‌هائی كه بعد از فتح مكه به اسلام گرویده‌اند از جمله آزادشدگان و غیره، و آنهائی که جهاد نموده و مال خودیش را در راه الله خرچ کرده داخل فرمایش خدا‌اند كه فرموده: ﴿وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ﴾ [النساء: 95] «خداوند به هر یك (از دو گروه) منزلت زیبا وعده داده است».

پس كسی كه زبان و قلم خود را در طعن و وارد نمودن اتهام نفاق و تشكیك در مسلمان بودن اصحاب به كار انداخته و بدون برهان و دلیل واقعی از جانب خدا و رسولش مسائل و فرضیات را در مورد ایشان مطرح سازد در واقع قول خدا را رد نموده و بر اصحاب افترا و بهتان آشكار زده است، و چنین چیزی جز از كسی كه كم‌دیانت و بسیار ستمگر و سیاه‌دل كه جهلش نسبت به كتاب و سنت و سیره‌ی این مردان به اوج خود رسیده است واقع نمی‌شود. و شیخ الاسلام/ می‌فرماید: (آن دسته از اهل مكه كه سال فتح مسلمان شدند مانند: امیر معاویه و برادرش یزید و عكرمه بن ابی جهل، صفوان بن امیه، حارث بن هشام، سهیل بن عمرو، به صورت تواتر نزد خواص، اسلام آوردن و بقای آنان بر اسلام تا زمان وفات بلکه فداکاری‌های شان در راه دین الله و جهاد و فتوحات‌شان به اثبات رسیده است.[[25]](#footnote-25)

خداوند متعال در وصف مهاجرین و مدح انصار و ذكر كسانی كه بعد از ایشان اسلام آورده و راه آن‌ها را ادامه داده‌اند می‌فرماید: ﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ٨ وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٩ وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ [الحشر: 8-10] «(و نیز بخشی از اموال فی‌ء) از آنِ فقیران مهاجری است که از دیار و اموالشان بیرون رانده شده‌اند؛ فضل (و نعمت الله) و خشنودی او را می‌طلبند و الله و پیامبرش را یاری می‌کنند. ایشان، همان راستگویانند. (و همچنین از آن) کسانی (است) که پیش از مهاجران در سرای هجرت جای گرفتند و راه ایمان را برگزیدند؛ کسانی را که به سویشان هجرت کرده‌اند، دوست دارند و در دل‌هایشان دغدغه و نیازی به آنچه به مهاجران داده شده، احساس نمی‌کنند و (آنان را) بر خود ترجیح می‌دهند؛ گرچه خودشان بسیار نیازمند باشند. و کسانی که از آز و بخلِ نفس خویش مصون بمانند، همان رستگارانند. و (نیز از آنِ) آیندگان ایشان است که می‌گویند: ای پروردگارمان! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز و در دل‌هایمان هیچ کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده؛ ای پروردگارمان! بی‌گمان تو، بخشاینده‌ی مهرورزی».

پس -خدا تو را حفظ كند- مدح و ثنایی كه خدا از ایشان می‌كند و رضایتی كه از آن‌ها داشته بیاد داشته باش و هیچ نوع كینه و دشمنی نسبت به آن‌ها در دل جای مده؛ چرا كه چنین چیزی بر اوج خباثت دل‌ها دلالت می‌كند، و برایشان طلب و آرزوی نیكی نما كه در راه آن جانها و خونها بر زمین نشست.

بر عكس، كسی كه طعن زدن و گمان‌پردازی را پیشه‌ی خود گردانیده در واقع خود را خسته و دیگران را می‌آزارد و به سوی سراب می‌دود، و با استدلال به بعضی از روایات که محمل نیکو دارد اما هواهای نفسانی آن را بد تأویل می‌کند، نفس خود را در هلاکت انداخته و جرأت كرده كه به ابوهریره بی‌حرمتی كند و او را شخصیتی تأثیرگرفته از كعب الاحبار گردانیده و او را شخصیتی معرفی كند كه نصوص را به مصلحت امویان به كار گرفته است.[[26]](#footnote-26) و دیگری نیز باران غضب و خشم خود را بر سر امیر معاویه و عمرو بن عاص و عبدالله بن زبیر بنام دفاع از اهل بیت فرو ریخته[[27]](#footnote-27) و به شبهه‌ای چون سراب تمسّک جسته‌اند. كه از گمراهی بعد از هدایت به خدا پناه می‌بریم، یهود و نصاری و سركردگان كفر و ضلالت از این گونه اتهمات سالم ماندند اما ائمه‌ی دین از طوفان آن سالم نماندند و همه مجاهدت و تلاشها را نابود و تباه گردانید.

و از اینجاست كه طعن زدن به ابوهریره، آن راوی اسلام یا امیر معاویه یكی از كاتبان وحی[[28]](#footnote-28) پیامبر وسیله‌ی برای آسیب‌رساندن به دیگر نگهبانان شریعت شده، پس رسیدن به اهداف جز با اسبابی كه به آن‌ها تأویل و سوق داده می‌شود امكان‌پذیر نیست. و در آن هنگام است كه وسایل حكم اهداف را می‌گیرند.

فضایل معاویه

ائمه‌ی سلف همواره می‌گفته‌اند كه: «معاویه به منزله‌ی حلقه دری است كه هر كسی آن را به حركت در آورد او را بر كسی كه مافوق ایشان است متهم می‌كنیم».[[29]](#footnote-29)

ربیع بن نافع می‌گوید: (معاویه بن ابوسفیان پوشش و ستر اصحاب پیامبر است پس هر زمانی فردی پوشش را كشف كرد بر مهاجرین و انصاری که در پس وی وجود دارد جسور می‌شود، و چنین چیزی او را به سوی این می‌كشاند كه كتاب و سنت را تكذیب كند و نسبت به اصحاب رسول الله طعنه وارد كند.

خطیب بغدادی در تاریخ خود جلد 10 صفحه174 از طریق زبیر بن ابوبكر ذكر می‌كند كه عمویم مصعب بن عبدالله به من خبر داد و گفت: «ابوعبدالله بن مصعب گفت: امیر المؤمنین مهدی برایم گفت: ای ابوبكر! در مورد كسی كه اصحاب رسول الله را كم بها می‌كند چه می‌گوئید؟ گفت: من گفتم كه: آن‌ها زندیق هستند، گفت: من پیش از تو كسی را ندیده ام كه چنین چیزی بگوید، گفت: آنان قصد داشتند كه رسول الله را كم‌بها سازند، اما كسی را نیافتند كه در این مسأله تابع آنان باشد، لذا آنان را نزد فرزندان این‌ها كم بها كردند، و آن‌ها را نزد فرزندان آن‌ها كم‌ارزش نمودند، مثل اینكه آن‌ها گفته‌اند: رسول الله ج با افراد بد مصاحبت و رفاقت كرده است و چه بد است برای مردی كه اصحاب بد داشته باشد سپس مهدی عباسی گفت: بنده نیز همان نظر تو را دارم.

امام ابوزرعه/ می‌گوید: (هرگاه كسی را دیدی كه اصحاب سول الله را كم‌بها می‌سازد بدان كه او زندیق است، و آن به این دلیل كه رسول الله نزد ما حق است و قرآن نیز حق است و این قرآن و سنت رسول الله را اصحاب ایشان به ما رسانده‌اند آنان می‌خواهند شاهدان ما را تجریح كنند تا بدینوسیله كتاب و سنت را ابطال نمایند و تجریح خودشان كه زندیق هستند بهتر و اولی است) خطیب آن را در كفایه صفحه 97 و ابن عساكر در تاریخ خود (38/32) آن را روایت كرده‌اند.

در این باب از علماء گفته‌های فراوانی نقل گشته كه پرده را از روی كسانی كه دیوانه‌وار با دنبال‌كردن مسائل بیهوده و لغزش‌ها در حرمت شكنی اصحاب فرو رفته برداشته‌اند و در میان آنان به معاویه از همه بیشتر ستم رسیده است.

ما نمی‌خواهیم معاویه و كسانی كه از او برتر‌اند را از گناه پاك و معصوم داریم هر چند این بابی است كه ضوابط خاص خود را دارد، و طعن آنان نیز فساد و هدف‌های دور و درازی دارد، و معاویه علَم امت بود كه شایسته‌ی مجد بوده و به آن رسید، صداقت و عفاف و صبر و عدل او و نیز اهتمام ایشان به زیردستان خود و حسن سیاست او با وجود اختلاف منازل و تنوع خواسته‌هایشان آشكار و روشن بود، و مسلمانان بر فضل و صدق و امانت او اجماع دارند.

امیر معاویه با پیامبر در غزوه‌ی حنین شركت نمود و از جمله مؤمنان و كسانی بود كه خداوند سكینه و آرامش را بر آنان نازل كرد كه می‌فرماید: ﴿وَيَوۡمَ حُنَيۡنٍ إِذۡ أَعۡجَبَتۡكُمۡ كَثۡرَتُكُمۡ فَلَمۡ تُغۡنِ عَنكُمۡ شَيۡ‍ٔٗا وَضَاقَتۡ عَلَيۡكُمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ ثُمَّ وَلَّيۡتُم مُّدۡبِرِينَ ٢٥ ثُمَّ أَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُودٗا لَّمۡ تَرَوۡهَا وَعَذَّبَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ وَذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٢٦﴾ [التوبة: 26] «خداوند در مواقع زیادی شما را یاری كرد و در جنگ حنین بدانگاه كه فزونی خودتان شما را به اعجاب انداخت ولی آن لشكریان فراوان به كار شما نیامدند و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد، و از آن پس پشت كردید و پای به فرار نهادید. سپس خداوند آرامش خود را نصیب پیغمبرش و مؤمنان گردانید و لشكرهائی را فرو فرستاد كه شما ایشان را نمی‌دیدید و كافران را مجازات كرد، و این است كیفر كافران».

پس كسی كه او را بعد از اینكه ایمان آورده است به نفاق وصف می‌كند بهتان و گناه آشكاری مرتكب گشته و باید از او خواسته شود توبه کند در غیر این صورت طبق اصح اقوال علما باید سلطان و حاكم گردن او را بزند و كسی كه خدا امر مسلمین را به او سپرده جایز نیست بدون دلیل و مانعی این كار را ترك كند و از آن بگذرد با اینكه حداقل فكر و اندیشه‌ی شاذ او را خفه كرده و دست و پایش را طوری با غل و زنجیر ببندد كه او را از مسیر ظالم و هجوم بی‌انصافانه و اوهام افسار گسیخته باز دارد.

كسی كه ناآگاه است گمان می‌كند كه چنین چیزی جلوگیری و محدودسازی اجتهاد و احتكار آراء وهجوم علیه اصحاب آن می‌باشد و چنین پنداری گمانی نابجا بیش نیست.

چرا كه اجتهاد در فروع شریعت و مسائل مورد اختلاف و ترجیح آنچه دارای دلیل ترجیح است و نیز دیدگاه جدید در مسائل نو و تازه‌ی زندگی و بیان احكام آن‌ها امری واجب بر اهل علم و اهل نظر است، و ضرورت مقتضی آن می‌باشد.

و پیامبر برای حاكم مجتهد دو اجر قرار داده است چنانچه به حق اصابه كرد یك اجر و اگر هم پایش از راه صواب لغزید یك اجر دارد، و این حدیث در صحیحین آمده و حدیث عمرو بن عاص می‌باشد.

و این گونه اجتهاد با تمام قیود و شروط شرعی آن مورد تنازع اهل علم نبوده است و در این باره تألیفاتی دارند، لیكن اجتهاد ناپسند و دور انداخته شده اجتهاد آن دسته از تجریح‌كنندگان صحابه و فرو رفتگان در سلب عدالت آنان و نیز در اختیار قرار دادن فرصت و مجال در طعن زدن نسبت به آن‌ها و كم كردن قدر و منزلت وبی بها نمودن تألیفات و ارزش‌هایشان می‌باشد چنانچه حال و وضع كسانی بعد از آنان آمده‌اند چنین است.

و چنین چیزی در واقع هرج و مرج طلبی و برهم زدن اجماع صحیح است، ‌و امثال آنان اگر به صورت وعید و تهدید و اخطار جدی جلوگیری و منع نشوند، ناچار باید به وسیله‌ی نیرو و حكم دادن آنان به چیزی كه شرّشان را خلاص كند و حیله‌هایشان را باطل سازد، منع گردند تا عقاید مسلمان از بلای رافضی‌گری و گرایش اعتزال محفوظ و نگهداری شود. (والله المستعان).

از جمله مناقب امیر معاویه اینكه پیامبر او را جایگاهی رفیع و اعتماد سترگی بخشید كه ایشان را كاتب وحی گردانید، و همین كافیست كه بدانید در آن چه عزت و شرافتی است، و همواره از این فضیلت برخوردار بود تا زمانی كه پیامبر از دنیا جدا شدند.

و بعد از فوت برادرش یزید[[30]](#footnote-30) عمر فاروق او را والی دمشق[[31]](#footnote-31) قرار داد و هیچ یك از اصحاب در مدت ولایت به وی تهمت نزده و او را در این مورد طعن نگفته است، و زمانی كه عثمان ولایت را در دست گرفت آن را تأیید كرده و چندین منطقه‌ی دیگر را نیز را در قلمرو تحت فرمان او قرار داد، كه موجب منافع و دست‌آوردهای زیادی شد از جمله در سال 27 جزیره‌ی قبرص را فتح كرد (كه مسلمان قریب شصت سال در ایام حكم او و مدتها بعد نیز در آن جا ساكن شدند، و پیوسته جهاد و پیروزی‌های در زمان او در بلاد روم و اروپا پا برجا بود)[[32]](#footnote-32) و این به صورت یك اجماع در آمد كه بزرگان مردم بر فضل و قدر سیاسی ایشان در آن منطقه و اجرای آن با بهترین شیوه باور داشتند، و اینها حقایق تاریخی ثابت نزد اهل علم و دانش هستند، و هركس به حقیقت تاریخ آشنا باشد هرگز به هیچ یك از آن‌ها طعن نمی‌زند، و بر عكس كسی كه نسبت به این حقیقت نا آگاه است و از او پوشیده باشند قلم خود را در مخاصمه و منازعه با آن‌ها مسلط كرده و حقایق را با احتمالات عقلی و داد و فریادهای روزنامه‌نگاری نابود و محو نموده است كه در واقع خود را در مشقت برده و از راه حقیقی مؤمنان منحرف گشته است و امكان ندارد حقایق تاریخی به چیزی مثل این افتراها و شایعات دشمنكارانه دگرگون شوند؛ چرا كه تاریخ چنانچه ظلم حجاج را به اثبات رسانده و یزید بن معاویه را سفیه دانسته همان گونه نیز ایمان، علم، حلم و بزرگی و فتوحات امیر معاویه را ثابت كرده است.

و یكی دیگر از مناقب ایشان این است كه زمانی كه به پادشاهی رسید - كه از بزرگترین ملوك این امت است- نیك سیرت بزرگوار و عالیقدر و بسیار عدالت‌خواه بود و توسط ایشان خیرات و پیروزی‌های فراوانی برای دین به دست آمد طوری كه چنین چیزی از كسانی بعد از او حاصل نشد و لذا زیر دستانش او را دوست داشتند و مسلمانان وی را مدح و ثنا می‌كردند، و پیامبر هم فرمودند: «بهترین پیشوایان شما كسانی هستند كه شما دوستشان دارید و آن‌ها نیز شما را دوست می‌دارند، و شما بر آنان رحمت می‌فرستید و آن‌ها هم بر شما رحمت می‌فرستند، و بدترین ائمه‌ی شما كسانی هستند كه شما نسبت به آنان كینه دارید و آن‌ها نیز با شما كینه دارند و شما آنان را لعن می‌گوئید و آنان نیز شما را لعن می‌كنند ...).

مسلم در صحیح خود از حدیث عوف بن مالك آن را روایت می‌كند، ‌كه لایق‌ترین فرمان‌روا که این حدیث بر او مطابقت دارد معاویه می‌باشد؛ چرا كه مسلمانان او را دوست داشته و برایش دعا می‌كنند و كسی نسبت به او طعن نمی‌گوید و او را بی‌بها نمی‌سازد مگر كسانی كه دینشان به آنان اجازه داده باشد.

ابراهیم بن میسره می‌گوید: «هرگز ندیده‌ام كه عمر بن عبدالعزیز انسانی را كتك بزند جز كسی كه امیر معاویه را دشنام داده باشد كه چندین شلاق به او زده است».[[33]](#footnote-33)

و عبدالله بن امام احمد می‌گوید: «از پدرم درباره‌ی كسی كه اصحاب پیامبر را دشنام می‌دهد سوال نمودم، گفت: بنده معتقدم كه باید گردنش زده شود،‌ سپس گفتم: او حد لازم دارد، اما او به اجرای حد بسنده نكرد و گفت باید گردنش زده شود و من او را مسلمان نمی‌دانم.[[34]](#footnote-34)

و ایشان/ می‌گوید: «كسی كه یكی از اصحاب رسول الله را كم بها و یا نسبت به او بخاطر چیزی كه روی داده است كینه داشته باشد یا اینكه بدیهای ایشان را ذكر كند مبتدع می‌باشد تا اینكه از الله برای آنان رحمت بطلبد و قلبش نسبت به آن‌ها پاك شود.[[35]](#footnote-35)

و فضل بن زیاد می‌گوید: شنیدم كه از ابوعبدالله درباره‌ی كسی به معاویه و عمرو بن عاص بی‌ادبی می‌کند سوال شد كه آیا می‌توان گفت كه او رافضی است؟ در جواب گفت: بر آن‌ها جسارت و بی‌ادبی نمی‌كند مگر كسی كه نیت پلید داشته باشد و كسی كه با اصحاب رسول الله كینه داشته باشد، درون و باطن ناپاك دارد.[[36]](#footnote-36)

و از معافی بن عمران سوال شد: كه عمر بن عبدالعزیز كجا و معاویه بن ابو سفیان كجا؟ ایشان از این سوال به خشم آمده و گفت: هیچ كس با اصحاب رسول الله مقایسه نمی‌شود، معاویه صحابی و فامیل او و نیز كاتب و امین ایشان بر وحی خداوند عزّ وجل بود.[[37]](#footnote-37)

و به امام احمد گفتند كه آیا هیچ كسی با اصحاب رسول الله مقایسه می‌شود؟ گفت: «معاذ الله» گفتند: آیا معاویه از عمر بن عبدالعزیز افضل است؟ گفت: آری، به جان خود قسم كه رسول الله فرموده است بهترین مردم كسی است كه با من نزدیكتر باشد.[[38]](#footnote-38)

و آنچه در اخبار در ذم معاویه آمده مانند حدیث «إذا رأيتم معاوية يخطب علی منبري فاقتلوه» یعنی: هر گاه دیدید معاویه روی منبر من سخنرانی می‌كند او را بكشید. و نیز روایت: (ای معاویه! چطور است هنگامی كه مقامی را در دست گرفتی بد را خوب و قبیح را نیك می‌گردانی كه در آن بچه بزرگ و بزرگ پیر می‌شود اجل تو آسان و ظلمت بزرگ است).

و روایت: (مردی از این راه می‌آید كه بر غیر دین من حشر می‌شود و اتفاقاً معاویه از آن راه پیدا شد) و یا روایت: (معاویه داخل تابوتی در قعر آتش و پایین آن قرار دارد).

پس كسی كه اندك عنایتی به حدیث داشته باشد تردیدی ندارد كه این اخبار دروغین ساخته‌ی دروغگویان است، و در هیچ یك از كتب معروف و تألیفات مشهور اهل اسلام وارد نشده‌اند و رافضیان بسیار به ساختن احادیث در ذم معاویه اهتمام كرده‌اند چنانچه خلّال در كتاب «العلل»[[39]](#footnote-39) و ابن الجوزی در كتاب خود «الموضوعات 2/15» به بعضی از آن‌ها اشاره نموده‌اند. و بقیه را نیز بر آن باید قیاس کرد.

دروغ‌پردازی شیعیان به این حد هم خاتمه نیافته و آنان از دروغگوترین انسان‌ها هستند،‌ كه احادیثی در مدح اهل بیت ساخته‌اند كه در واقع جائی‌كه احادیث صحیحی در فضل آنان موجود است بی‌نیاز از این هستند كه با احادیث دروغ به مدح آنان بپردازند، ‌كما اینكه احادیثی در ذم بنی امیه ساخته‌اند بدلیل اینكه بعضی از آنان بعد از فتنه، علی[[40]](#footnote-40) را دشنام می‌گفته‌اند، و طوایف گمراهی كه دارای هیچ معیاری از عدل و انصاف نبودند در این ذم ودشنام گوی آن‌ها را همراهی نموده و در سب و افترا فرورفته و پرت و پلا گفتند.

و چنین چیزی جز نادانی و هوا و هوس و تعصب جاهلانه دلیل و توجیه دیگری ندارد چرا كه همانا سومین خلیفه از خلفای راشدین عثمان ذی‌النورین از بنی‌امیه بود، و نیز چندین صحابی‌ا‌ی نیكوكار و برگزیده كه قبل از فتنه وفات كرده بودند مانند یزید بن ابوسفیان،‌ ابوالعاص بن ربیع همسر زینب دختر رسول و غیره آن گونه كه در احادیث صحیح معروف است، از بنی امیه بودند؛ لكن آنان نمی‌فهمند و به تعقل نمی‌آیند و لذا از نیكی بدی و از معصیت كفر می‌سازند،‌ گناه دیگری را به حساب كس دیگری می‌گیرند، پس هنگامی كه یزید بن معاویه با مروان بن حكم خطای را مرتكب شده‌اند به گمراهی معاویه و بنی امیه و كسانی كه قبل از تولد یزید و مروان وفات یافته حكم كرده‌اند، پس پاك و منزه است كسی كه چشمان‌شان را كور و قلب‌هایشان میرانده كه حق نمی‌فهمند و به آن نمی‌رسند، و این مسأله دارای بحث‌های مستقلی است كه باید به آن‌ها مراجعه شود، اما آنچه اینجا مقصود است اشاره‌ای بر فضل معاویه و انكاركردن كسانی بود كه نسبت به ایشان طعن می‌گویند حال اینكه او با وجود این هم از خطا معصوم نیست بلكه از وی خطا هم روی داده مانند مشارکت در جنگ صفین[[41]](#footnote-41) كما اینكه از دیگران هم واقع شده است، و كسی در میان اهل سنت قائل به عصمت او و یا یكی از اصحاب نبوده است بر عكس شیعیان كه آنان می‌خواهند عصمت اهل بیت علی را اثبات كنند كه چنین چیزی باطل است. و در صورتی كه عصمت برای علی امكان داشته باشد برای كسی كه از ایشان برتر است مانند ابوبكر و عمر و عثمان هم باید ممكن باشد پس وقتی معصوم بودن آنان نفی شود روشن می‌شود كه ادعای روافض در حق علی هم باطل است.

و حقیقت آن است که عموم اهل سنت و جماعت بر آن هستند، و آن مذهب صحابه و تابعین و هدایت‌یافتگان در طی عصور گذشته می‌باشد اینكه هیچ یك از اصحاب از گناه كبیره معصوم نیستند بلكه به عبارت ساده‌تر می‌توان گفت همه جایز الخطاء بوده‌اند.

موقف مسلمان در قبال روایات طعنه‌زننده به اصحاب:

اصحاب در اسلام و جهاد با رسول الله و نشر علم و تبلیغ آن و نیز در محو و نابود نمودن آثار شرك و ذلت‌دادن طرفداران آن و همچنین دفاع از حریم دین با جان‌های پاك و روحیه‌ای متعالی پیش‌قدم بوده‌اند كه خداوند بدینوسیله آن‌ها را از گناهان پاك و درجات آنان را بلند می‌نماید و در واقع خداوند از آنان راضی و خشنود گردیده، **و آن روایات و آثاری كه در ذكر بدی‌هایشان روایت شده است دارای سه مرتبه می‌باشند:**

**اول: آنچه دروغ و كذب است** جز از طرف ابو مخنف لوط بن یحیی شیعه‌ی كذاب[[42]](#footnote-42) یا سیف بن عمر تمیمی صاحب كتاب (الردة والفتوح) یا واقدی[[43]](#footnote-43) متروك یا غیره كه آن‌ها خود و روایت‌هایشان نزد اهل حدیث[[44]](#footnote-44) مورد اعتبار و اعتماد نمی‌باشند و آن‌ها از عمده‌ترین دشمنان اصحابش در نقل بدیها و معایب و وقایع ساختگی می‌باشند و هرگز اهل حدیث و ناقدین آن و دانشمندان جرح و تعدیل به علت عدم ضبط و دروغ‌های زیادشان بر هیچ یك از آنان اعتماد نكرده‌اند.

**دوم: آنچه سندش صحیح است و اساس و بنیان خوبی دارد،** بخاطر حسن ظن به صحابه‌ی کرام واجب است آن را خوب تعبیر كرد، پس آنان سزاوارترین مردم نسبت به این و بهترین كسانی هستند كه الفاظ و افعال‌شان بر نیكوترین نیات و برجسته‌ترین كردار حمل گردد، و هركس خود را از خیر محروم می‌سازد و از نیت پاك محروم است و بر گفتار و مقاصد ائمه‌ی دین هجوم می‌كند، و از احتمال لغزش و از گمان جرح را می‌سازد در واقع ظلمش بزرگ و جهل و نادانی بر او غلبه كرده و آنچه از بی‌بهره‌گی و خروج از دایره‌ی دین كه نصیب امثال او بیماردلان شده نصیب وی هم می‌شود.

**سوم:** **آنچه از روی اجتهاد محض و شبه و تأویل ناشی می‌شود** مانند وقایعی كه میان آن‌ها پیش آمده و دیگر امور گفتاری و كرداری است، ‌این امور كه از اجتهاد و تأویل وارد شده‌اند كسی كه در آن اصابه می‌كند دو اجر و كسی كه به خطا می‌رود یك اجر دارد و خطا هم بخشودنی است؛ چرا كه بخاری (7352) و مسلم (1716) از طریق یزید بن عبدالله از محمد ابن ابراهیم بن حارث از بسر ابن سعید از ابوقیس مولای عمرو بن عاص از عمرو بن عاص كه ایشان از رسول الله شنید كه می‌فرمود: هنگامی كه حاكم بر اساس اجتهاد حكمی كرد اگر در اجتهاد اصابه نمود دو اجر دارد و اگر به خطا رفت یك اجر دارد.

پس بر این اساس هركس فتوای صادر كرد یا اینكه حكمی را اجرا نمود یا اینكه بخاطر شبهه‌ای كه برایش پیش آمده یا بخاطر سنتی كه به ایشان نرسیده یا تأویل و تفسیری كه دارای وجه و معنای خاصی است خلاف حق را گفت همانا او در این اجتهاد ثواب و پاداش دارد و خطایش بخشوده می‌شود،‌ كما اینكه این خبر بر آن دلالت می‌كند و چنانكه خداوند در دعای مؤمنان می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذۡنَآ إِن نَّسِينَآ أَوۡ أَخۡطَأۡنَاۚ﴾ [البقرة: 286] «پروردگارا! اگر ما فراموش و خطا كردیم ما را بدان مگیر». و در صحیح مسلم (2/146 نووی) از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس به صورت مرفوع آمده: خداوند تبارك و تعالی فرمود: «بتحقیق این كار را كردم».

و این اصل از جمله مسائلی است كه اهل سنت و جماعت بر آن اتفاق دارند و خوارج و معتزله و همفكرانشان با آن مخالفت نموده‌اند و هیچ یك از مجتهدین را معذور نمی‌دانند و دلایل تهدید و وعید را به تك تك آنان بسته و آن‌ها را مذموم و گمراه شمرده‌اند.

و چنین چیزی علامت تباهی قلب‌ها و جور و ستم در حكم می‌باشد. در حقیقت چندین دلیل در كتاب و سنت هست مبنی بر این كه مجتهدی كه به خطا می‌رود گناهش برداشته شده است چه اینكه مسلمان شدنش پیش افتاده باشد یا اینكه به عقب افتاده باشد و هركس از روی آرزو و هوس به آنان طعن بزند و دلایل وعید و تهدید را در مورد شخصی معین بیاورد و او را به گمراهی و بدعت‌گذاری متهم كند در واقع چیزی را از روی جهل و عدم اطلاع نسبت به او گفته و در این مسئله راه خوارج منحرف‌شده را گرفته و آنچه از ذم و بدگویی كه دامن‌گیر متجاوزان امثال او شده دامنگیر او هم خواهد شد.

**و اصل فتنه در این باب از دو سبب ناشی می‌شود:**

اول: عدم استثنا و تفریق به قول بموجب نصوص تهدید از كتاب و سنت از حیث عموم و كلی و بین پیوست‌نمودن وعید و لزوم آن برای اشخاص معلوم و مشخص، و از این قول و گفتار باطل، فساد منهجی و ستم بر بندگان ناشی شده است، و این درحق دسته‌ای از فرزندان این عصر لحاظ می‌شود كه بعضی را مبتدع دانسته و در اجتهادات برادران خود طعن زده و متهم‌نمودن آن داعیان الی الله به گمراهی و خروج از مذهب اهل سنت می‌باشد.

دوم: حسودی و هوا و آرزو دو چیزی كه بنده را از پیمودن راه هدایت و حق باز می‌دارند.

**و راه نجات از آن‌ها دو امر مهم می‌باشد:**

**اول:** علم به اسماء و صفات خدا و احكام حلال و حرام و هرآنچه انسان انجام می‌دهد و یا ترك می‌كند، چرا كه این مانع جهل و ستم بر بندگان می‌شود، و به سوی عدل در گفتار و كردار سوق می‌دهد.

**دوم:** اخلاص برای خدا كه اصل و اساس و باعث هر خیری است، هیچ دارویی برای نفس و شهوات آن بهتر از آن نیست،‌ خداوند درباره‌ی پیامبر گرامی خود یوسف صدیق می‌فرماید: ﴿كَذَٰلِكَ لِنَصۡرِفَ عَنۡهُ ٱلسُّوٓءَ وَٱلۡفَحۡشَآءَۚ إِنَّهُۥ مِنۡ عِبَادِنَا ٱلۡمُخۡلَصِينَ ٢٤﴾ [یوسف: 24] «ما این چنین كردیم تا بلا و زنا را از او دور سازیم چرا كه او از بندگان پاكیزه و گزیده ما بود».

نافع و اهل كوفه (مخلَصین) با فتح لام قرائت كرده‌اند یعنی: انتخاب شدگان برگزیده، ‌و دیگران با كسر لام قرائت كرده‌اند، پس دلالت می‌كند كه اخلاص بنده را از فرورفتن در فواحش و بلاها محفوظ می‌دارد كه از خدا می‌خواهیم ما را از آن محفوظ دارد.

فصل:  
عواقب خطرناك طعن‌زدن به اصحاب

پدیده‌ی طعن‌زدن دیگران بلای بزرگ و اخلاقی قبیح بوده و عواقب و اهداف آن بسیار خطرناك است به ویژه وقتی كه در شخصیت انصار و یاری‌دهندگان دین و حزب‌الرحمن موحد باشد؛ چرا كه ابعاد و تبعات آن دین و تاریخ را تباه می‌سازد بنابر این كسانی كه به پیشه‌ی طعن‌زنی مشغول هستند تنها به معیوب نمودن امیر معاویه و دنبال‌كردن لغزش‌ها و اشتباهات در اینجا و آنجا اكتفا نكرده‌اند، بلكه از این حد هم تجاوز نموده و به تعدادی از اصحاب رسیده است، و سهمی از اتهام‌های باطل از قبیل نفاق، فخر فروشی و تكبر و اهتمام به خویشاوندان خود و انحراف از عدل اسلام یا جنگ و كشتار به خاطر سیاست و تعصب‌گرایی و طرفداری از قبایل عرب و غیره از افتراها كه حقایق ثابت و نشانه‌های صحیح را تزویر می‌سازند از جانب دشمنان‌شان نصیب آن‌ها شده است، در حقیقت فرزند عمه‌ی رسول الله و ابن حواری ایشان از گزند سخنان بی‌مورد و پرت و پلاهای آنان ضربه خورده‌اند و هرآنچه مؤمن از آن بری است و هر منصفی به بطلان آن یقین دارد، آن را به این صحابی بزرگ نسبت داده‌اند. ‌و بزرگان اهل علم بر این اتفاق دارند كه ابن زبیر صحابی‌ای شجاع و یکی از مجاهدانی است كه در راه خدا آن طور كه باید جهاد كرده است، و در اسلام از هر آزمایشی پیروزمندانه بیرون آمده و در راه خدا اهمیتی برای جان و نفس خود نمی‌داد و در جبهه‌های ضد دشمنان دین و بندگان شهوات فرو می‌رفت و در بیشتر پیروزی‌ها و فتوحات اسلامی در حالی كه در چهارده سالگی عمرش بود شركت كرده. ایشان صاحب علم و دانش و ولایت بودند اهل معنویت و عبادت و قیام علیه اهل باطل و جهاد علیه دشمن بودند، اصحاب خصوصاً خاله‌اش ام المؤمنین عائشه او را دوست داشته و قدر و منزلت و فضل او را می‌شناختند، و اما در دست‌گرفتن امارت و جنگشان بر سر آن گمان در مورد او و امثالش از اهل‌خیر و صلاح بر این است كه برای خدای رب‌العالمین است و اعلای كلمة‌الله و نصرت دینش و به اهتزاز درآوردن پرچم توحید و جلوگیری از ظلم و ستم بر مظلومین و برگرداندن حقوق‌شان و نشر خیر بین زیردستانش و برپاداشتن جهاد بوده است.

پس خبر وارد شده در مسند (1/64) از طریق یعقوب از جعفر بن ابومغیره از ابن ابزی از عثمان كه می‌گوید (از رسول الله شنیدم كه فرمود: «در مكه قوچی از قریش پناه می‌گیرد كه اسمش عبدالله است كه چیزی مثل نصف گناه مردم را بگردن دارد». در این روایت نظر وجود دارد چیزی در آن نیست كه دلیل باشد بر این كه آن عبدالله بن زبیر است.

حافظ ذهبی – در السیر (3/375) می‌گوید: «در سند آن گفته‌های وجود دارد».

و حافظ ابن كثیر/ در البدایه (8/339) می‌گوید: این حدیث به طور جدی ناشناخته است و در سند آن ضعف وجود دارد، ‌و این یعقوب همان قمی شیعی است، که در این روایت تفرد داشته و هرگز نمی‌توان چنین چیزی را از او پذیرفت. و بفرض صحت این روایت آن شخص عبدالله بن زبیر نیست چون ایشان دارای صفات پسندیده بوده و قیامش برای بدست گرفتن امارت تنها برای خدا بوده است. علاوه بر این او بعد از فوت یزید بن معاویه امام و پیشوا بوده و چنین چیزی محال نیست در حالی كه او ارشد از مروان بن حكم بود؛ چرا كه بعد از توافق نظر و اجماع رای و بیعت تمام نواحی و تنظیم امر بر ایشان با او به منازعه پرداخت، والله اعلم.

واین كلام زیبا و خبر نیز معلوم است لكن صحیح نیست به سبب تشیع قمی[[45]](#footnote-45) او را ضعیف دانست و همواره پیشوایان حدیث چون امام بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و غیره از اهل بدعت و كسانی كه بدعت‌شان آن‌ها را از اسلام خارج نمی‌كرد روایت می‌کردند؛ فرق نمی‌كند به بدعت خویش داعی باشند یا خیر و یا اینكه چیزی در تأیید بدعت خویش روایت کرده باشند یا خیر.[[46]](#footnote-46)

پس اعتبار به حفظ و ضبط روای می‌شود، لذا وقتی حافظ معتمد، مورد ثقه و عادل باشد حدیثش صحیح است[[47]](#footnote-47) و بیشتر از یك نفر این یعقوب را معتمد دانسته‌اند. امام نسائی درباره‌ی او گفته است: او جای نگرانی نیست و بیشتر گفته شد كه تفسیر خبر به عبدالله بن زبیر صحیح نیست چرا كه بهتان و سخن بدون

علم بر خدا می‌باشد، چون عبدالله بن زبیر صاحب دانش و صاحب امر دعوت به سوی خدا و جهاد در راه او و آشكار كردن حق و عبادت بسیار و نماز و روزه بوده است لذا محال است كه ایشان ملحد مكه بوده باشند و صحاب ش در زمان او همواره ایشان را مدح و ثنا گفته و منزلت وی را درك می‌كردند. (صحیح بخاری 8/326 الفتح).

از عبدالله بن عباس آمده كه ایشان در ثنای عبدالله بن زبیر می‌گفت: «اما پدرش حواری پیامبر بود منظورش زبیر است و اما پدربزرگش صاحب و همراه غار بود كه منظورش ابوبكر صدیق می‌باشد و اما مادرش ذات النطاقین. منظورش اسماء بوده و اما خاله‌اش مادر مؤمنان بوده كه منظورش عائشه می‌باشد و اما عمه‌اش همسر پیامبر بود كه منظورشان خدیجه است و اما عمه‌ی پیامبر مادر بزرگش بود كه منظورش صفیه بوده سپس ایشان در اسلام پاكدامن و قاری قرآن می‌باشد).

پس حقایق روشن و دلایل بر فضل و جلالت قدر و منزلت و سلامت دینشان اقامه شده است، و به كسی كه در معرض خشم خدا و غضب او قرار گرفته و در باطل فرو رفته و در گمراهی غوطه‌ور شده و زبان را نسبت به برگزیدگان امت و مردان فاضل گشوده اعتنایی نمی‌شود.

پس تمام صحابه چه آن‌هائی كه با فتنه‌ها در ارتباط بوده و چه آنهائیكه در ارتباط نبوده‌اند چون آنان دارای آثار بزرگ و فضایل ارجمند از قبیل نصرت و یاری دین و موقف تند نسبت به كفار و مجرمین و بخشش جان و مال برای حمایت از رسول الله و دفاع از ایشان و فتح كشورهای شرق و غرب و رساندن علم و دانش به آنان از راه‌ها و گردنه و از هر سوی زمین و اعلای كلمه‌**‌ی** اخلاص و تحقق عمل به آن در ظاهر و باطن بوده‌اند، و تمام اینها به اتفاق به دلیل كتاب[[48]](#footnote-48) و سنت ثابت شده است، پس هر كه بعد از این همه از آنان بدگویی كند و گمان كند كه چنین گفتار وی در مورد زبیر و غیره از مردان نخبه و حاملان و حافظان دین برایش مباح می‌باشد در واقع خود را آزرده و نسبت به دیگران ستم روا داشته ﴿وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ أَنصَارٍ ٢٧٠﴾ [البقرة: 270] «برای ستمگران یاری دهنده‌ای نیست».

از ابوعبدالله احمد بن حنبل/ پرسیدند: «شما در مورد كسی كه گمان می‌كند سخن در مورد بدی‌های اصحاب رسول الله برایش مباح است چه می‌گوئید؟ فرمود: این یك سخن بد و پستی است كه این قوم به سبب آن كنار گرفته و با مردم معاشرت نمی‌كنند و امر آنان را برای مردم آشكار می‌سازد. خلال در «السنه صفحه‌ی‌ 512) با سند صحیح روایت می‌كند.

و كلام ائمه در ذم این دسته و كنار گذاشتن و پرهیز از راه و روش ایشان بسیار است و روش اعتقاد اهل سنت در کتاب‌های «لالكائی و شرح والإبانه ابن بطه و سنت خلال» و غیره بطور گستره به چشم می‌خورد.

و بنده گمان نمی‌كنم كسی كه در جستجوی لغزشهای اصحاب بر آمده باشد و در خطاها و اشتباهات مبنی بر شبهات واهی و بی‌اساس به تحقیق و بررسی پرداخته باشد مگر اینكه دینش به او اجازه داده است.

امام احمد/ می‌فرماید: «هر زمان دیدید كسی اصحاب رسول الله به بدی یاد كرد او را به دشمنی با اسلام متهم كنید».[[49]](#footnote-49) و بر مدعیان اسلام و سنت مفروض است كه اصحاب را دوست داشته و آن‌ها را یاری و از ایشان دفاع نمایند و فضائل و محاسن آن‌ها را ترویج نموده و زنده نگهدارند و از بدیهای آنان چشم پوشی كرده و بر دشمنان آنان از قبیل شیعیان و امثالشان؛ دشمنان ملت و پیروان شیطان جواب رد بدهند.

و اما چشم‌پوشی از مجرمان معاصر بیش از همه شیعه و کمونیست‌ها و لائیك‌ها و ملی‌گرایان، و هجوم علیه ائمه اسلام مانند ابوهریره، امیر معاویه و ابن‌زبیر و همچنین دنباله‌گیری معایب آنان و متهم‌نمودن مقاصد و اهداف ولایتشان و سوءظن نسبت به آن‌ها و نیز نادیده‌گرفتن محاسن و خوبی‌هایشان بخاطر شبهاتی واهی و بی‌اساس و مواقف احتمالی، جور و ستمی بس آشكار و هتك‌‌حرمت و بی‌اعتماد‌ سازی آنان و روایتهایشان می‌باشد و بی‌ادبی و جسارت و تجاوز علیه دیگران به حساب می‌آید.

پس وای بر آنان روزی كه همه نهان‌ها آشكار خواهد شد و مردم در پای حساب قرار می‌گیرند، ‌در برابر خداوند رب‌العالمین؛ چرا كه چنین تلاشی برای تجریح انصار دین و گروه موحد خدای رحمان اوج پستی و بدبینی و بی‌احساسی نسبت به دین می‌باشد، و به تأكید كسی که هوای نفسانیش وی را وادار به اسائه‌ی ادب وطعن‌زدن به یكی از صحابه‌ی اخیار سازد معلوم است كه نادانی و جهل وی را به چنین كار وا داشته است، مَثل عربی می‌گوید: (سرگین بر وجود شتر و رد پا به عبور كسی دلالت دارد).

بنده با وجود اینكه مطالعاتی زیاد در زمینه‌ی حدیث، تاریخ و غیره داشته‌ام اما تاكنون كسی را از اهل سنت ندیده ام كه در مخالفت با رقبای خود هیچ یك از صحابه‌ی کرام چه امیر معاویه و چه عبدالله بن زبیر را مورد جرح قرار دهند. و جعل احادیث در مذمت و سرزنش آنان تنها در كتب شیعه یافت می‌شود.

شمه‌ی از معتقدات روافض:

و بدیهی است كه چنین چیزی از شیعیان خودباخته كه پر روترین مردم و دروغگوترین طوایف گمراه و نادان‌ترین مردم به علم منقول و مناظره در معقولات می‌باشند جای تعجب و شگفت نیست، و باید گفت كه هیچ فرقه‌ای مضرتر از آنان نسبت به امت محمد وجود ندارد، آن‌ها دور باتلاق‌های گمراهی و مراتع گندیده‌ی الحاد امت‌های قبلی چرا نموده‌اند، و بیشترین پیوند را با یهودیان و دیگر دشمنان اسلام دارند.

و هر آنكه نگاهی به كتب آن‌ها داشته باشد آنچه كه از بعضی سلف مبنی بر اینكه آنان كذاب‌ترین، جاهل و نادان‌ترین فرقه بوده‌اند را كم می‌داند.

بتأكید در كتاب‌های كه منبع خداشناسی قرار داده و به محتوای آن‌ها اعتقاد دارند و نیز همواره از ان حفاظت و نگهداری می‌نمایند عقاید فاسد و مزخرف و افتراهای متناقض با منقولات و معقولات وجود دارد.

جز اینكه آنان از روی حیله و تاكتیك بسیاری از عقاید خود را نزد هركس ابراز نمی‌كنند، مگر اینكه برای پیروان و كسانی كه بر مذهب آنان باشد، و هرگاه با اهل سنت برخورد نمودند و به مناظره پرداختند فوراً به تقیه[[50]](#footnote-50) پناه می‌برند و یا اینكه به اصطلاح دیگری كه می‌گوید: «الغاية تبرّر الوسيلة» «هدف وسیله را توجیه می‌كند» و چنین چیزی نزد ایشان جزو یك امر اعتقادی شده نه اینكه ترك‌كننده آن را مجرم بدانند؛ بلكه ترك آن را به منزله ترك نماز به حساب می‌آورند.

كما اینكه ابن بابویه قمی كه نزد ایشان ملقب به رئیس محدثین می‌باشد گفته: تقیه واجب است و هركس آن را ترك كند مثل این است كه نماز را ترك كرده باشد. و دیگری می‌گوید: اعتقاد به تقیه و متعه نزد ما اعتقاد به قرآن است و انكار آن دو در واقع انكار و رد نمودن قرآن و كافر بودن به آن می‌باشد.

و نیز افترای به جعفر بن محمد نسبت داده‌اند مبنی بر اینكه او گفته است: «به تأكید نه دهم دین در تقیه می‌باشد و هركس تقیه نداشته باشد در واقع دین ندارد»[[51]](#footnote-51).

و باز درباره‌ی تقیه اقوالی غیر از آنچه گذشت، دارند به گونه‌ای كه بعضی از آیات قرآن را به آن تفسیر كرده‌اند كه بخاطر پرهیز از اطاله‌ی كلام حد اقل از ذكر گوشه ای از آن پرهیز كردیم، چرا كه در این نوشتار سعی بر اختصار و هدف بیان حقیقت و ماهیت مذهب آنان و نیز آشنا نمودن مسلمانان با عقاید ایشان می‌باشد. بنده بخشی از عقاید نوشته شده‌ی آنان در كتابهایشان را نقل خواهم نمود؛ چرا كه این بهترین شاهد و دافع بر علیه ایشان می‌باشد،‌ و خطر بزرگ در این است كه بعضی سخنان شیرین و برخوردهای محترمانه‌ی آن‌ها را شنیده كه با آنچه در اعمال و باطنشان هست تفاوت دارد، سپس به گفتار سطحی و زبانی آنان فریب خورده و احاطه شوند،‌ پیشتر گفتیم كه تقیه نزد آنان نه دهم دین به حساب می‌آید، پس حالا بشنوید كتب آنان چگونه حقیقت و ماهیت آن‌ها ر برملا می‌سازد:

\* محمد شیرازی – در مقالة الشيعة صفحه‌ی 28 می‌گوید: «ما معتقدیم كه پیامبر و ائمه اطهار زنده هستند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند، و لذا ما قبور آن‌ها را زیارت می‌كنیم و به آثار آنان تبرك می‌جویم، ‌و آرامگاهشان را می‌بوسیم چنانكه حجرالاسود و جلد قرآن كریم را می‌بوسیم).

\* و محمد رضوی رافضی می‌گوید: «و اما فریاد شیعه قبور را و طلب نمودن اموری از آنان كه تنها در حیطه‌ی قدرت و توان خدا می‌باشد، به این معنا است كه آن‌ها را واسطه و شفیع بین خدا و آنان قرار داده تا به امر خداوند در این امور به موفقیت برسند...)

بنده می‌گویم: كه دروغ می‌گوئید -به خدا سوگند- هرگز خدا به چنین كاری دستور نداده و نمی‌دهد،‌ چرا چیزی كه نمی‌دانید نسبت به خدا می‌گوئید! چرا كه واسطه به این صورت كه آن‌ها را شفیع و وسیله قرار داده و از ایشان جلب منفعت و دفع مضرت طلب نمایند چنین چیزی به اتفاق تمام مسلمین كفر می‌باشد و بلكه این همان شرك و مشركانی است كه در قرآن ذكر شده كه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا يَمۡلِكُونَ كَشۡفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمۡ وَلَا تَحۡوِيلًا ٥٦ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحۡذُورٗا ٥٧﴾ [الإسراء: 56-57] «بگو: کسانی را که جز الله (معبود خویش) پنداشته‌اید، بخوانید؛ آن‌ها نمی‌توانند آسیب و مشکلی را از شما برطرف نمایند یا تغییری ایجاد کنند. کسانی که مشرکان آن‌ها را می‌خوانند، خود جویای تقرّب و نزدیکی به پروردگارشان هستند -تا کدامینشان نزدیک‌تر باشد- و به رحمتش امیدوارند و از عذابش می‌ترسند. به‌راستی عذاب پروردگارت درخورِ پرهیز است».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ إِنَّ ٱللَّهَ يَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡ فِي مَا هُمۡ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي مَنۡ هُوَ كَٰذِبٞ كَفَّارٞ ٣﴾ [الزمر: 3] «و آنان که دوستانی جز او برگزیده‌اند، (می‌گویند:) ما آنان را عبادت و پرستش نمی‌کنیم مگر برای آنکه (واسطه‌‌ی ما باشند و) ما را به الله نزدیک کنند. بی‌گمان الله در میان آنان پیرامون مواردی که با هم اختلاف دارند، داوری خواهد کرد. بی‌شک الله، کسی را که دروغگو و ناسپاس باشد، هدایت نمی‌بخشد».

و باز می‌فرماید: ﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِۚ قُلۡ أَتُنَبِّ‍ُٔونَ ٱللَّهَ بِمَا لَا يَعۡلَمُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ١٨﴾ [یونس: 18] «و جز الله چیزهایی را می‌پرستند که نه زیانی به آنان می‌رسانند و نه سودی؛ و می‌گویند: «این‌ها شفیعان ما نزد الله هستند». بگو: آیا به گمان خود الله را (از وجود شفیعانی) آگاه می‌سازید که او در آسمان‌ها و زمین سراغ ندارد؟! الله از شرکی که به او می‌ورزند، پاک و برتر است». و می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ ١٣ إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ وَلَوۡ سَمِعُواْ مَا ٱسۡتَجَابُواْ لَكُمۡۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكۡفُرُونَ بِشِرۡكِكُمۡۚ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثۡلُ خَبِيرٖ ١٤﴾ [فاطر: 13-14] «و آنان که جز الله (به فریاد) می‌خوانید، مالک پوست نازک هسته‌ی خرما نیز نیستند. اگر آنان را بخوانید، دعا و خواسته‌ی شما را نمی‌شنوند و اگر بشنوند، پاسختان را نمی‌دهند و روز قیامت شرک شما را انکار می‌کنند و هیچ‌کس مانند پروردگار دانا، تو را (از حقایق و فرجام امور) باخبر نمی‌سازد». و قرآن از فاتحه تا به آخر بر این اصل تأكید ورزیده و بیان می‌كند كه هركس غیر خدا را به فریاد بخواند و یا در مورد یكی از انبیاء یا اولیاء غلو نماید و برای آن‌ها نوع الوهیت قرار دهد و یا اینكه از مردگان استغاثه كرده و بر آنان تكیه و توكل نماید و از آن‌ها طلب بر آورده‌شدن نیازی و رفع مرضی نموده و در قبورشان طواف كرده و از آنان آمرزش گناه و رفع و گشایش مشكلات را مسئلت داشته باشد؛‌ همانا او برای خدا شریك قرار داده و مستحق بقا برای همیشه در جهنم است.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّهُۥ مَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ ٱلۡجَنَّةَ وَمَأۡوَىٰهُ ٱلنَّارُۖ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ أَنصَارٖ ٧٢﴾ [المائدة: 72] «به راستی هر کس به الله شرک ورزد، الله بهشت را بر او حرام نموده و جایگاهش دوزخ است و ستمکاران هیچ یاوری ندارند».

و می‌فرماید: ﴿وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَتَخۡطَفُهُ ٱلطَّيۡرُ أَوۡ تَهۡوِي بِهِ ٱلرِّيحُ فِي مَكَانٖ سَحِيقٖ ٣١﴾ [الحج: 31] «و هر کس به الله شرک بورزد، گویا از آسمان می‌افتد و پرندگان او را (به منقار و چنگال) می‌ربایند یا تندبادی او را به مکانی دور می‌اندازد».

و كسی كه برای خدا شریك قرار می‌دهد پست‌ترین فرد می‌باشد؛ چرا كه خالق را با مخلوق و مخلوق را با خالق همسان و همانند كرده است، عابد را معبود، ‌ناتوان را توانا و باطل را حق و حق را باطل قرار داده است‌ كه این نهایت و اوج جهل نسبت به خدا و ستم علیه نفس خود می‌باشد.

از رسول الله پرسیدند كه: چه گناهی نزد خدا از همه گناهان بزرگتر است؟ فرمودند: «اینكه برای خدا شریك و همانندی قایل شوی، ‌در حالی كه او تو را خلق كرده است» بخاری (4477) و مسلم (86) از طریق جریر از منصور از ابووائل از عمرو بن شرحبیل از عبدالله بن مسعود روایت كرده‌اند.

كلمه‌ی «ند» كه در قرآن آمده همان شبیه و همانند می‌باشد، خداوند می‌فرماید: ﴿فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٢٢﴾ [البقرة: 22] «پس دانسته و در حالی که می‌دانید، برای الله شریکانی قرار ندهید».

و شیعیان در مورد زیارت قبر علی گفته‌اند: (روی به قبر كن و آن را ببوس و بگوئید: شهادت می‌دهم كه تو سخن من را می‌شنوی و من را می‌بینی،‌ و شهادت می‌دهم برای تو ای ولی خدا كه همه رسالتت را ابلاغ و اداء كرده ای، ‌ای مولای من و ای حجت خدا، ‌ای امین خدا، و ای ولی خدا همانا میان من و خدا گناهانی است كه بر پشت من سنگینی نموده پس به حق آن كس كه تو را بر اسرار خود امین دانسته و امر خلق را به شما واگذار نموده و اطاعت از تو را با اطاعت از خود برابر دانسته و محبت و دوستی شما را همچون محبت و دوست داشتن خود مقارن نموده،‌ برای من شفاعت كن، و از دوزخ پناهم ده و در تمام روزگار عمر پشت و پناهم باش سپس بار دیگر قبر را ببوس.[[52]](#footnote-52)

امثال این چنین شركی درباره‌ی قبور در نوشته‌ها و كتبشان زیاد است كه آنان قبرها را تعظیم می‌كنند و دورشان طواف كرده و رو به آن‌ها نماز می‌خوانند اگر چه در جهت غیر قبله هم قرار گرفته باشند و برایشان نذر و قربانی انجام می‌دهند، و بعضی از مشایخ آنان قبر بندگان را مكان طواف برای طواف‌كنندگان قرار داده‌اند، و كتاب‌های مناسك را همچون مناسك به سوی خانه‌ی خدا تألیف كرده‌اند. و آنان اولین كسانی هستند كه جهت مشابهت با یهود و نصاری و بخاطر غلو و افراط در حق پیشوایان خود بر روی قبور مسجدها را بنا كردند،‌ در حالی پیامبر به شدت مردم را از چنین كاری بر حذر داشته و كسانی را كه به این كار اقدام نمایند لعن و نفرین كرده است، امام بخاری (453) و امام مسلم (531) از طریق زهری روایت کرده‌اند که گفت: عبیدالله بن عبدالله به من خبر داد كه عائشه و عبدالله بن عباس گفته‌اند: هنگامی كه پیامبر در مرض وفات قرار داشتند پارچه‌ای كه روی صورتشان بود را برداشته و فرمودند: «لعنت خدا بر یهود و نصاری كه قبور پیامبرانشان را مسجد قرار داده‌اند». كه از آنچه آنان انجام داده برحذر می‌داشت.

و نیز فرموده‌اند: «آگاه باشید همانا كسانی كه قبل از شما بوده‌اند قبور پیامبران و صالحانشان را مسجد قرار می‌دادند،‌ هان شما قبور را مسجد قرار ندهید. من شما را از این كار نهی می‌كنم» امام مسلم (532) از طریق زید بن ابو اُنیسه از عمرو بن مره از عبدالله بن حارث نجرانی از جندب روایت كرده است.

دلایل در تحریم بناء و ساختمان روی قبور بصورت متواتر وجود دارد، و احادیث صحیح زیادی بر منهدم‌ساختن این چنین بناهای دلالت می‌كنند،‌ و هدم آن‌ها از هدم بنای غصبی مسجد ضرار اولی است. ابوالهیاج اسدی با اشاره به چیزی مانند این می‌گوید: «علی بن ابوطالب به من گفت: آیا تو را به مأموریتی نفرستم كه رسول الله من را به آن فرستاد؟ اینكه هر جا مجسمه‌ای را یافتی آن را نابود كن و هر قبری را دیدی كه برجسته است آن را با زمین یكسان و برابر بنما.[[53]](#footnote-53)

مسلم (989) در صحیح تحت عنوان (باب الأمر بتسوية القبر) روایت كرده است.

نعمة الله جزایری رافضی می‌گوید: ما با آنان – اهل سنت – نه بر سر خدا و نه پیامبر و نه هیچ امامی جمع نمی‌شویم و با هم فرق داریم‌ به دلیل اینكه آنان می‌گویند همانا پروردگار آن‌ها كسی است كه محمد پیامبر و فرستاده‌ی او بوده و جانشین بعد از ایشان ابوبكر می‌باشد و ما چنین خدایی و پیامبری را نمی‌پذیریم، خدایی كه جانشین پیامبرش ابوبكر بوده باشد خدای ما نیست و چنین پیامبری هم پیامبر ما نیست[[54]](#footnote-54).

و شیعیان در مورد قرآن می‌گویند: قرآن تحریف و مبدل گشته، و در آن چیزهای اضافه شده و چیزهای نیز از آن كم و ناقص شده است. ‌باز نعمة الله جزایری شیعی می‌گوید: همانا اصحاب ما – كه منظورش همان رافضی‌ها است – بر صحت اخبار فراوان و به حد تواتر رسیده كه به صراحت بر وقوع تحریف در قرآن دلالت می‌كنند اجماع دارند.[[55]](#footnote-55)

یكی از علمای آنان كتابی نوشته و آن را (فصل الخطاب في إثبات تحريف كتاب رب الأرباب) نام نهاده است.

و قول به تحریف و تبدیل قرآن قول گروهی از آنان می‌باشد[[56]](#footnote-56) و بعضی از ایشان چنین چیزی را رد كرده و از آن نفرت می‌جویند، و نیز بیشتر عوام آن‌ها از این قضیه بی‌اطلاعند.

در گفتار رجال دین نصارا مسائلی آمده كه شهرت این قول نزد شیعیان را می‌رساند، آنگاه كه امام ابن حزم/ آنچه از تحریف و تغییر كه در كتب نصاری موجود است را اثبات كرد، آنان بر او او اعتراض كرده و گفتند كه قرآن هم تحریف شده و در آن اضافات و كاستی‌های صورت گرفته است (و به گفته‌ی شیعیان استدلال نمودند) و ایشان جواب قانع كننده‌ای به آن عده از علمای نصارا داده و گفته است: «و اما قول آنان مبنی بر اینكه شیعه و رافضیان ادعای تحریف شدن قرآن را می‌كنند، همانا روافض از مسلمانان به حساب نمی‌آیند بلكه آن‌ها فرقه‌ای هستند كه در مرحله‌ی اول بعد از وفات رسول الله به فاصله‌ی بیست و پنج سال به وجود آمدند، و مبدأ آن نیز جواب دادن به خواسته‌ی كسانی بود كه خداوند متعال ایشان را از فریب‌دادن مسلمانان نا امید كرده بود، و آن‌ها طائفه‌ای هستند كه در دروغ‌پردازی و كفر بر منهج و راه و روش یهود و نصاری قرار دارند.[[57]](#footnote-57)

امام ابن حزم : پس از آوردن از حجت‌های بارز و دلایل و براهین قاطع بر تكذیب و ابطال گفته‌ی رافضی‌ها مبنی بر اینكه قرآن دست‌خوش تحریف شده است می‌گوید: «از جمله آنچه دروغ و افترای رافضی‌ها را در این مورد برملا می‌سازد اینكه علی بن ابی‌طالب كه نزد اكثر آنان خدا و نزد بعضی نبی ناطق و به عقیده‌ی بقیه‌ی آنان امامی معصوم و ولی امر به حساب می‌آید و اطاعت و فرمانبرداری از او واجب است ایشان پنج سال و نه ماه در كوفه خلیفه و والی مسلمانان به استثنای شام و مصر و فرات باقی ماند، و همیشه قرآن در مسجد و همه جا تلاوت می‌شده و ایشان به همان قرآن امامت می‌كرده، و مصحف‌های نیز در دست داشته است پس اگر چنانكه رافضیان می‌پندارند ایشان تحریفی را در آن مشاهده می‌نمود آیا در برابر آن‌ها سكوت می‌كرد؟!

سپس ولایت را به پسرشان حسن سپرده كه او هم نزد آنان همانند پدرش می‌باشد و راه وی را ادامه داده است. آیا با وجود این، آن گروه نادان چگونه به خود اجازه می‌دهند كه بگویند: «همانا در قرآن حرفی اضافه شده و یا تحریف و كاستی ایجاد شده است؟»[[58]](#footnote-58).

و اما قول آنان درمورد ائمه و پیشوایان‌شان از این بزرگتر و شنیع‌تر می‌باشد،‌ و آن به اجماع مسلمانان منجر به تباه‌كردن عقل‌ها و خروج از دین می‌شود، لذا در مورد جعفر بن محمد می‌گویند: كه او گفته: (من هرآنچه در زمین و آسمان و بهشت و جهنم و نیز هرآنچه روی داده و یا روی می‌دهد را می‌دانم)[[59]](#footnote-59).

و از صادق روایت کرده‌اند که گفته: سوگند به خدا که علم نخستین و آخرین به ما داده شده، سپس گفت: وای بر تو، من آنچه در پشت مردان و در رحم‌های زنان است را نیز می‌دانم[[60]](#footnote-60).

و در كتاب كافی شیعیان آمده است كه همانا ائمه (یعنی ائمه‌ی شیعه) نسبت به هرآنچه روی داده و یا روی می‌دهد باخبرند، ‌و هیچ چیزی از آن‌ها پنهان نمی‌شود. بدیهی است كه این گونه افترای بزرگ و سخن گناه و اعتقاد به آن و حتی بر زبان آوردنش جای تعجب و شگفت است اگر دل‌های پوشیده و غافل و عقل بچه‌شتران که درباره‌ی محسوسات مکابره می‌ورزد و با معقولات در تعارض بوده و منقولات را تكذیب می‌نماید، وجود نمی‌‌داشت. ‌علاوه بر این اگر درباره‌ی برترین انبیاء و فرستادگان و بزرگوارترین ملائكه‌ی مقرب گفته شود كه عالم الغیب مطلق است و هرآنچه در آسمان و زمین و آنچه روی داده و آنچه در آینده رو خواهد داد می‌داند و هیچ چیزی در زمین و آسمان بر او پوشیده و مخفی نمی‌باشد چنین چیزی به اجماع مسلمین كفر می‌باشد،‌ و علم الغیب تنها به ذات خداوند جل و علا اختصاص دارد و جز مشرك كسی با خدا در آن جنگ و درگیری ندارد،‌ خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿قُل لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُۚ وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ ٦٥﴾ [النمل: 65] «بگو: كسانی كه در آسمان و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز خدا و نمی‌دانند چه وقتی برانگیخته می‌شوند (وقیامت فرا می‌رسد)».

و خداوند به پیامبرش می‌فرماید: ﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُۚ إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ١٨٨﴾ [الأعراف: 188] «بگو: من مالك سود و زیانی برای خود نیستم، ‌مگر آن مقداری كه خدا بخواهد و (از راه لطف بر جلب نفع یا دفع شر، ‌مالك و مقتدرم گرداند) و اگر غیب می‌دانستم منافع فراوانی نصیب خود می‌كردم و اصلا‌ شر و بلا به من نمی‌رسید. من جز بیم‌دهنده و مژده‌دهنده مؤمنان نمی‌باشم».

و باز می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡأَرۡحَامِۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرُۢ ٣٤﴾ [لقمان: 34] «آگاهی از فرا رسیدن قیامت ویژه‌ی خداست و او است كه باران را می‌باراند و مطلع است از آنچه در رحم‌های (مادران) است، و هیچ كس نمی‌داند فردا چه چیز فرا چنگ می‌آورد. و هیچ كس نمی‌داند كه در كدام سرزمین می‌میرد. قطعا‌ خدا آگاه و باخبر (از موارد مذكور) است».

در صحیح بخاری (1039) از طریق سفیان، او نیز از عبدالله بن دینار از ابن عمر روایت نموده رسول الله فرمودند: كلید غیب پنج چیز است كه جز خدا كسی آن‌ها را نمی‌داند: احدی نمی‌داند فردا چه خواهد شد، و كسی نمی‌داند چه چیزی در رحم (مادران) قرار دارد،‌ كسی نمی‌داند فردا چه چیزی را كسب می‌كند و كسی خبر ندارد كجا می‌میرد و نیز كسی اطلاع ندارد چه زمانی و چه وقتی باران می‌بارد.

عقیده‌ی روافض در باره اصحاب

و اما عقیده‌ی شیعیان (روافض) درباره‌ی اصحاب كه از همه عقایدشان بدتر و خبیث‌تر می‌باشد و هیچ كتابی از كتاب‌های آنان را نمی‌یابی مگر اینکه ‌بابی مخصوص به لعن و دشنام و تكفیر اصحاب در آن وجود دارد، جز در موارد كمی.

رضوی شیعه می‌گوید: (به تأكید چیزی كه بر روی زمین دو نفر در مورد آن با هم اختلاف ندارند اینكه آن سه نفر كه در طلیعه‌ی اصحاب هستند – یعنی: ابوبكر و عمر و عثمان بت‌پرست بوده اند).[[61]](#footnote-61)

وی در مورد ابوبكر صدیق می‌گوید:[[62]](#footnote-62) (وی پشت سر رسول الله نماز می‌خواند در حالیكه بتی به گردن می‌آویخت و بر آن سجده می‌كرد).

و درباره‌ی عمر فاروق می‌گوید: كفر او اگر از كفر ابلیس[[63]](#footnote-63) بزرگ‌تر نبوده باشد با کفر او برابر است.

و نعمة الله جزائری رافضی گفته است: عثمان در عهد رسول خدا از كسانی بوده كه در ظاهر اقرار به اسلام كرده و در باطن نفاق داشته است.

امثال این گفته‌هایی كه خودشان به آن‌ها از همه سزاوارتر می‌باشند همواره بر سر زبانشان جاری است،‌ و هیچ یك از تألیفات آنان از چنین گفته‌هایی خالی نیست و در واقع به اخبار دروغین و تلفیق روایات در دشنام‌دادن اصحاب بزرگوار و سلب عدالت و اتهامات و نسبت‌دادن كفر به ویژه نسبت به خلفای راشدین ابوبكر، عمر و عثمان عادت كرده‌اند،‌ و آن‌ها را بت‌پرست و اهل كفر و نفاق به حساب می‌آورند.

به تاكید اخبار متواتر و ثابت از پیامبر و آثار صحیح از اهل بیت وجود دارد كه ابوبكر و عمرب بعد از پیامبرشان خیر الناس بوده‌اند، امام بخاری (3662) و مسلم (2384) از طریق خالد حذاء روایت کرده‌اند كه گفت: ابو عثمان به من خبر داد كه عمرو بن عاص به من خبر داد كه پیامبر وی را با جیش ذات السلاسل (به حیث امیر) فرستاد و من نزد ایشان رفتم و گفتم: چه كسی نزد تو از همه محبوب‌تر است؟ گفت: عائشه گفتم: از مردان؟ گفت: پدر عائشه. گفتم دیگر كی؟ گفت: عمر بن خطاب و چندین مرد دیگر را حساب كرد.

اهل سنت بر فضل و برتری عثمان ذی‌النورین بعد از آنان بخاطر اتفاقی كه بر مقدم‌ساختن وی برای خلافت داشته‌اند- اجماع دارند، ‌و نیز بخاطر گفته‌ی عبدالله بن عمرب كه می‌گوید: (ما میان مردم عصر پیامبر بهترین آنان را انتخاب می‌كردیم لذا اول ابوبكر سپس عثمان بن عفان را بعنوان بهترین آنان انتخاب نمودیم)، ‌بخاری در صحیح خود (3655) از طریق یحیی بن سعید از نافع از ابن عمر آن را روایت كرده است.

و هم‌چنین امام بخاری (3697) آن را به این الفاظ از طریق عبیدالله از نافع روایت نموده: «ما در زمان پیامبر هیچ كس را با ابوبكر برابر نمی‌كردیم سپس عمر و عثمان و پس از آنان هیچ تفاضلی در بین اصحاب رسول الله نمی‌دادیم».

و بخاری در صحیح خود (3671) از طریق جامع بن ابی راشد روایت كرده كه ابویعلی از محمد بن حنفیه برای ما خبر داد که گفت: به پدرم گفتم و پرسیدم: كه چه كسی بعد از رسول الله بهترین مردم است؟ گفتند: ابوبكر،‌ گفتم بعد از او؟ گفت: عمر و بیم داشتم كه بگوید عثمان گفتم سپس كه شما؟ گفت: من فردی از مسلمانان بیشتر نیستم.

چنین نقلی از امیر المؤمنین علی متواتر است و برای آشنایی با طرق آن نگاه كنید به كتاب «فضائل الصحابه» امام احمد صفحه‌ی (300) تا صفحه‌ی (313).

حافظ ابن حجر/ در فتح الباری (7/34) می‌گوید: به تاكید بیان اختلاف در اینكه بعد از ابوبكر و عمر كدام یك عثمان و علی افضل‌اند گذشت و آخرین اجماع گرفته شده میان اهل سنت بر این است كه ترتیب فضل و برتری آنان چون ترتیب به خلافت رسیدن ایشان (رضی الله عنهم اجمعین) می‌باشد.

در صحیح بخاری و مسلم[[64]](#footnote-64) از حدیث ابو موسی آمده است كه پیامبر به وی دستور داده تا مژده ورود بهشت به ابوبكر و عمر و عثمان بدهد.

و بخاری در صحیح خود (3675) از طریق سعید از قتاده روایت كرده كه انس بن مالك به آنان خبر داد كه همانا پیامبر همراه ابوبكر، عمر و عثمان به بالای (كوه) احد رفت و همین كه كوه تكانی خورد و لرزید فرمود: ساكن باش ای اُحد! ‌چون بر روی تو یك پیغمبر و یك صدیق و دو شهید قرار دارند.

و این احادیث صحیح درباره‌ی فضائل خلفای سه گانه، ابوبكر و عمر و عثمان مشتی از خروار است با این وجود طعن زدن به آنان و ادعای ارتداد و بت‌پرست بودن ایشان نفاق محض و كفر اكبر می‌باشد كه هیچ مسلمانی در آن مخالفت نمی‌كند.‌ به تاكید قرآن و حدیث متواتر و نیز اجماع مسلمانان بر خلاف گفته و ادعای رافضیان دلالت دارد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠﴾ [التوبة: 100] «پیشگامان نخستین مهاجرین و انصار و كسانی كه روش آنان را در پیش گرفتد و راه ایشان را به خوبی پیمودند،‌ خداوند از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است كه در زیر (درختان و كاخ‌های) آن رودخانه‌های جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند، این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ».

و می‌فرماید: ﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ ١٠﴾ [الحدید: 10] «آن دسته از شما که پیش از فتح (مکه) انفاق کردند و (در راه الله) جنگیدند، همسان دیگران نیستند؛ (بلکه اجر و پاداش) کسانی که پس از فتح، انفاق نمودند و جنگیدند، بزرگ‌تر است. و الله به هر یک (از این دو گروه) بهشت را وعده داده است. و الله به کردارتان آگاه است».

بنابراین، هر آنكه به قرآن ایمان داشته باشد باید به فضیلت صحابه اعم از سابقین اولین و مهاجرین و انصار و كسانی كه به نیكی از آنان پیروی نموده‌اند ایمان بیاورد، و سابقه‌ی آنان، جهادشان و قیام آنان به حق و انجام عدالت مطابق حق را برایشان حفظ و نگهداری كند، و از هر قولی كه متناقض با آن باشد و منجر به چپاول حقایق تاریخی آنان گردد و به بها و قدر و همچنین عدالت ایشان لطمه وارد سازد پرهیز كرده و تبرّی جوید.

حافظ ابن عساكر از طریق عبدالله بن صالح روایت كرده كه خالد بن حمید از ابی صخر حمید بن زیاد به من خبر داد كه گفته‌اند: روزی به محمد بن كعب قرظی گفتم: آیا به من نمی‌گوئی كه اصحاب رسول الله نظرشان چه بوده، منظور فقط فتنه‌ها است؟

گفت به تأكید خداوند گناهان همه اصحاب رسول الله را بخشوده و آمرزیده و خداوند در قرآن بهشت را برای آنان چه نیكوكار و چه بدكار واجب كرده است. گفتم: خداوند در كجای كتابش بهشت را برای آن‌ها واجب دانسته؟ گفت: سبحان الله! فرمایش او را كه می‌خوانید: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠﴾ [التوبة: 100].

«الله، از پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی از آنان پیروی نمودند، راضی است. و آنان نیز از الله خشنودند و الله، برایشان باغ‌هایی آماده کرده که از فرودستش جویبارها روان است و جاودانه در آن می‌مانند. این است رستگاری بزرگ».

پس خداوند برای جمیع اصحاب پیامبر بهشت و رضوان را واجب نموده، ‌و شرطی برای تابعین گذاشته كه آن را برای اصحاب قرار نداده، ‌پرسیدم چه شرطی برای آنان گذاشته است؟ گفت: برای آن‌ها شرط گذاشته كه اصحاب را به نیكی پیروی كنند،‌ خداوند می‌فرماید: با اعمال نیكشان و در غیر اعمال نیك به آن‌ها اقتدا نكنند، ابوصخر می‌گوید: به خدا سوگند انگار من تاكنون این آیه را ندیده و تفسیر آن را ندانسته ام تا وقتی كه محمد بن كعب آن را برایم قرائت نمود.[[65]](#footnote-65)

رافضی‌ها هر نیرنگی را علیه اهل سنت به كار می‌گیرند و با آنان كینه دارند و ایشان را مرتد و اهل دوزخ می‌پندارند، و این خود از بزرگترین نوع ارتداد و برگشت از دین و قبیح‌ترین كفر می‌باشد.

امام مالك/ كافر بودن رافضیان را از این فرمایش خدا استنباط نموده كه می‌فرماید: ﴿لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ٢٩﴾ [الفتح: 29] «تا به‌وسیله‌ی آنان کافران را به خشم آورد. الله به این‌ها که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، نوید آمرزش و پاداش بزرگی می‌دهد».

و این از جمله چیزهائی است كه تردیدی در آن وجود ندارد چنانچه ائمه‌ی اسلام به آن تصریح كرده‌اند، ائمه‌ی اسلام اتفاق دارند بر اینكه هركس نسبت به صحابه كینه‌ای در دل داشته باشد و آنان را مرتد،‌ فاسق، خیانت‌كار در امر تبلیغ دین پندارد به تأكید كافر است.

بشر بن حارث می‌گوید: كسی كه اصحاب رسول الله را دشنام و ناسزا گوید كافر است اگر چه نماز بخواند و روزه بگیرد و خود را از زمره‌ی مسلمین به حساب آورد.[[66]](#footnote-66) و اوزاعی نیز می‌گوید: (هركس ابوبكر صدیق را دشنام گوید بی‌تردید از دین خارج گشته و قتلش مباح است.[[67]](#footnote-67)

و مروزی نیز می‌گوید: از ابوعبدالله – یعنی امام احمد/ – درباره‌ی كسی كه ابوبكر و عمر و عثمان و عائشه را دشنام گوید سوال كردم، وی گفت: من او را مسلمان نمی‌دانم.[[68]](#footnote-68)

و ابوطالب به امام احمد گفت: فردی عثمان را دشنام می‌گوید: گفت هر فردی در مورد عثمان چیزی گوید و این چنین دشنام و ناسزا گوید زندیق است «خلال به سند صحیح (3/493) روایت كرده.

دشنام و ناسزاگويي اصحاب بر دو نوع مي‌باشد:

یكی: اینكه طعن در عدالت و دینشان نباشد، در این صورت كافر نمی‌شود لكن گمراه است و تعزیر و ادب كردنش واجب می‌شود، مانند اینكه بگوید فلان صحابه بخیل است و فلانی ترسو بوده و چیزی از این قبیل كه در شأن و مقام آنان ایجاد توهّم كند.

دوم: اینكه طعن در دین و عدالت آنان باشد و یا اینكه از این حد هم تجاوز كند طوری كه آن‌ها را مرتد یا فاسق پندارد، پس آن كس مرتد است، چنانکه قبلا به آن اشاره شد،‌ شیخ الاسلام/ می‌گوید: (كسی كه گمان كند آنان بعد از رسول الله جز افراد كمی كه به چیزی حدود ده شخص نمی‌رسند مرتد شده‌اند و یا همگی فاسق بوده‌اند، چنین كسی نیز شك و گمان در كافر بودنش وجود ندارد؛ چرا كه او آنچه قرآن در ضمن بحث ستایش و مدح از صحابه به آن تصریح كرده را تكذیب می‌نماید، ‌بلكه هركس در این گونه كفر تردید كند او نیز كافر است، چون همانا كفر وی معین است، ‌و مضمون این گفته چنین می‌شود كه ناقلان و حاملان كتاب و سنت كافر یا فاسق بوده‌اند و امتی كه ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ﴾ [آل‌عمران: 110] «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده‏اید» است و بهترین این امت، امت قرن اول می‌باشد که اكثرشان كافر یا فاسق بوده‌اند.

و مضمون دیگرش این می‌شود كه این بدترین امتها است و پیشگامان این امت بدترین‌های آن هستند،‌ و كفر چنین شخصی از جمله چیزهائی است كه به صورت سهل و ساده از دین اسلام تشخیص داده می‌شود، و لذا بسیاری از آن‌ها را می‌بینی كه چیزهایی از قبیل این اقوال از وی شنیده می‌شود كه به تأكید زندیق‌بودن خودش را آشكار می‌سازد و اكثر زنادقه زیر پوشش مذهب‌شان خود را مخفی می‌نمایند و به فضل خدا نمونه‌های از آنان برملا شد.[[69]](#footnote-69)

سرخسی در اصول خود (2/134) می‌گوید: پس هركس به اصحاب طعن وارد كند ملحد و علیه اسلام شوریده است، و اگر توبه نكند چاره و درمان وی شمشیر می‌باشد.

مؤمنان در سال 766هـ -چنانچه در البداية والنهاية (13/310) اثر حافظ ابن كثیر دمشقی/ آمده- این كار را كرده‌اند. ایشان می‌گوید: (در روز پنج‌شنبه هفدهم ماه مردی در جامع اموی بنام محمود بن ابراهیم شیرازی پیدا شده كه او به صراحت شیخین را لعن و دشنام می‌گفت، او را نزد قاضی مالكی قاضی القضاة جمال مسلاتی بردند، ‌قاضی از او خواست كه توبه كند و از این كار دست‌بردار شود و جلاد را فرا خواند، در اولین ضربه ای كه به او زد گفت: لا إله إلا الله علی ولی الله،‌ و در ضربه‌ی دوم ابوبكر و عمر را لعن نمود، سپس همه مردم بر سر وی ریختند و به شدت او را زدند هر چه قاضی سعی می‌كرد مانع آنان شود نمی‌توانست از آن‌ها جلوگیری نماید، ‌و رافضی مدام به اصحاب لعن و دشنام زده و می‌گفت آن‌ها گمراه بودند، سپس او را به نزد نائب‌السلطنه بردند و گواهی داند که او صحابه‌ی کرام را گمراه دانسته است. آن وقت قاضی به ریختن خونش حكم داد و او را به كنار شهر برده و گردنش را زدند، و مردم لاشه‌اش را آتش زدند. خداوند او را شرمسار كرد).

بدانید آنچه تا اینجا درباره‌ی شیعه و رافضیان ذكر گردید قطره‌ای از دریا است و قصد اطاله نداریم، صرف‌نظر از پرداختن به عقاید آنان در مورد اولیاء و صالحین و سائر مردگان از طاغوتیان و غیره كه از شرك عرب عصر پیامبر جلوتر رفته‌اند،‌ كه پیشتر در مورد چگونگی غلو و زیاده‌روی آنان در تعظیم پیشوایانشان و دادن حق خالص خدا به آنان بحث كردیم.

بنابراین، همان طور كه ائمه‌ی مسلمانان از آن‌ها حذر كرده‌اند و از حضور در مجالس‌شان و مراوده و معاشرت با آنان و استعانت به ایشان خودداری نموده‌اند باید از آن‌ها حذر كرد و از سپردن هر امری از امور مسلمین به آن‌ها جلوگیری شود.[[70]](#footnote-70)

زیرا آنان خائن‌های هستند كه از هر دین و تعهدی بی‌بهره می‌باشند و نه امامی دارند و نه دارای بیعتی هستند و در هیچ جمعه و جماعتی حضور و شركت ندارند و سبب فروپاشی سقوط دولت اسلامی در بغداد شدند، و با مشركین و اهل كتاب محبت و دوستی داشته و آن‌ها را علیه مسلمانان یاری دادند تا اینكه سرزمین اسلام به كشتارگاه آن ملعونین تبدیل گردید و در آن اقدام به تخریب و فساد و هتك حرمت‌ها كردند و اموال مردم را غارت نمودند، و اهل علم و مؤرخین امور دیگری را نیز ذكر كرده‌اند كه هر قلبی را محزون نموده و هر چشمی را به اشك می‌آورد كه بخاطر پرهیز از تفصیل از ذكر آن‌ها خودداری می‌كنیم و جز آنچه مورد رضای خداست نمی‌گوئیم – إنا لله وإنا إلیه راجعون.

در منهاج‌السنة (6/374)[[71]](#footnote-71) اثر شیخ الاسلام/ گفتاری در مورد ستم و جور شیعیان و یاری رساندن آنان به دشمنان خدا و دشمنی با حزب الرحمن آمده است كه گفته‌اند: چنانچه مردم دیده‌اند شیعه علیه مسلمانان با كفار تعاون نموده و آن‌ها را یاری كرده‌اند،‌ هنگامی كه هولاكو؛ پادشاه کافر در سال 658 هـ وارد سرزمین شام گردید كه رافضی‌های اهل حلب و دمشق و حوالی آن‌ها كه در شام و مدائن و پایتخت‌ها وجود داشتند آنان از بزرگترین یاری‌دهندگان و همكاران برای برپا كردن حكومت وی و اجرای اوامر او در جهت براندازی حكومت و قدرت مسلمانان بودند.

و بدین شیوه‌ی خاص و عام مردم مطلع هستند كه هنگام ورود هولاكو به عراق چه چیزهایی روی داد، آن ظالم ستمگر ‌خلیفه‌ی مسلمین را كشت، و در آن جا خون‌های زیادی ریخت كه جز خدا كسی توان شمارش آن را ندارد و وزیر خلیفه ابن علقمی بوده كه شیعیان همواره ملتزم و همراه او بوده و او را بسیار و به انواع مختلف -بصورت پنهانی و آشكار كه بحث آن بطول می‌انجامد- همكاری می‌كردند.

و همچنین آنان با چنگیزخان نیز همین طور بوده‌اند. ‌و مسلمانان آنان را در سواحل شام و دیگر مناطق دیده‌اند، هنگامی كه در میان مسلمانان و مسیحیان جنگ و درگیری برپا شد، با نصاری پیوند داشته و بر حسب امكان آن‌ها را یاری می‌دادند، و نگران فتح پایتختهایشان بودند همانطور كه نسبت به فتح عكا و غیره ناخشنود بودند و دوست داشتند كه نصارا بر مسلمانان پیروز شوند حتی سال غازان یعنی سال 599 هنگامی كه لشكر مسلمانان شكست خورد و سرزمین شام از جیش مسلمانان خالی شد و در آن سرزمین شروع نمودند به فتنه‌انگیزی و تلاش در انواع فساد از قبیل كشتار، غارت اموال، حمل پرچم صلیب و برتری دادن مسیحیان بر مسلمین و تحویل دادن اسیران، ‌اموال و سلاح مسلمانان به جنگ‌جویان مسیحی در قبرص و غیره ...

و این مشتی از خروار خیانت شیعه به مسلمین و همكاری نمودن مسیحیان بر علیه آنان می‌باشد، اگر دنبال آنچه را كه اهل علم درباره‌ی تاریخ ننگین آنان ذكر كرده بگیریم بحث به طول می‌انجامد و آنچه از خیانت وزیر ابن علقمی در كلام شیخ الاسلام/ آمده است، نمونه‌های زیادی در گذشته و حال دارد، خمینی هنگامی كه قدرت را در دست گرفت آنچنان تمدن بشری را نابود كرد و علیه دین جنایت نمود كه اینجا امكان وصف آن وجود ندارد،‌ ابن علقمی وزیر هنگامی كه این مقام را از خلیفه‌ی معتصم عباسی بدست آورد برای غارت دیار مسلمین با تاتار مؤامره كرد و علما و بزرگان آنان را به قتل رسانید، و امر خدا تمام شد: ﴿وَكَانَ أَمۡرُ ٱللَّهِ قَدَرٗا مَّقۡدُورًا ٣٨﴾ [الأحزاب: 38] «و امر الهی سنجیده و به اندازه‌ی مقرر و مشخص است».

و این گونه زخم‌ها و دردها در امت اسلامی تشخیص دهنده‌ی امور خیر و عواقب شر می‌باشند كه باید از آن‌ها درس و عبرت گرفت و از اسباب این دردها پند پذیر شویم، ‌و در حد امكان برای براندازی رافضیان مفسد و ریشه كن نمودن شر آنان تلاش و سعی نموده و از سپردن امور و پستها به آنان ممانعت كرده و افراد ذی‌صلاح را جایگزین آن‌ها نماییم، ‌قبل از اینكه خود مورد چپاول دشمنان قرار گرفته به حكایت و داستان برای باقیماندگان خود تبدیل شویم، ‌چرا كه آنان فاسدان و مخربان زمین هستند.[[72]](#footnote-72)

هیچ عهد و پیمان و یا دینی ندارند كه آنان را از اخلاق زشت و اعمال فاسد باز دارد،‌ بیعت و پیمان را با هیچ كسی روا‌ نمی‌دانند چون ایشان حكومت‌های اسلامی و حاكمانشان را در همه عصور طواغیت و دسیسه علیه اسلام به شمار می‌آورند، همانطور كه بعضی از آنان گفته‌اند: (ایادی جنایتكار حكام از آغاز وفات پیامبر اكرم با اسلام بازی كرده‌‌اند).

بعضی از آنان حكومت‌های تشیع را استثنا می‌كنند تا زمان مهدی خیالی آنان!

مهدی خیالی روافض

محمد بن حسن عسكری آن كس که سال 260 بنا بر قولی[[73]](#footnote-73) به عمر نه سالگی داخل سرداب سامراء شده و تا كنون در آنجا مخفی می‌باشد ظهور خواهد كرد، و شیعه می‌پندارند اخباری كه درباره‌ی فضل انتظار ظهور این غایب اختراع کرده‌اند به حد تواتر رسیده است و هركس آن‌ها را انكار نماید مانند این است كه یكی از انبیاء را انكار كرده باشد،‌ و یكی از علمای آنان می‌گوید: مثل آنكس كه قائم (علیه السلام) را در حال غیبت وی انكار نماید همانند ابلیس است كه از سجده بردن برای آدم امتناع ورزید).[[74]](#footnote-74)

امام ابن القیم دربحث خود درباره‌ی شیعه‌ی امامیه و مهدی معدوم و خیالی‌شان گفته‌اند:[[75]](#footnote-75) «گروهی از سواران آنان همه روزه در انتظار وی بر در زیرزمین ایستاده و او را فریاد می‌زنند كه: ای مولای ما بیا بیرون، ای سرور ما بیا بیرون!‌ سپس با نومیدی بر می‌گردند،‌ عادت‌شان چنین است و شاعر چه نیك گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما آنَ للسرداب أن يلد الذي |  | صیّرتموه بجهلكم إنسانا |
| فعلی عقولكم العفاء فإنكم |  | ثلثتم العنقاء والغيلانا |

«برای سرداب نزدیک نشد (هنگام آن فرا نرسید) که بزاید آن کس را که شما با نادانی خود او را انسان درست کردید (و گمان بردید که در آن مخفی است).

عقل‌هایتان حتما پوشیده است؛ زیرا شما برای عنقاء (سیمرغ) و غول (دیو) سوّمی نیز پیدا کرده‌اید[[76]](#footnote-76).

راستی كه آنان برای بنی آدم مایه‌ی ننگ گشته و مضحكه‌ای شده‌اند كه هر ذی خردی آنان را تمسخر و ریش‌خند می‌نماید.

از خداوند عافیت و بخشش را مسئلت می‌نمائیم.

**سلیمان بن ناصر العلوان**

29/ 1/ 1419هـ

القصیم – بریده

1. - نگا: موافقات شاطبی، جلد 1 صفحه31. [↑](#footnote-ref-1)
2. - بخاری، حدیث شماره: (67) و مسلم، حدیث شماره: (1679) از طریق ابن سیرین – از عبدالله بن ابوبكرب روایت كرده‌اند. [↑](#footnote-ref-2)
3. - سیر أعلام النبلاء، جلد8 صفحه 408-251. [↑](#footnote-ref-3)
4. - عقیده‌ی طحاویه صفحه58 به تعلیق شیخ ناصر الدین آلبانی/. [↑](#footnote-ref-4)
5. - تبیین كذب المفتری صفحه49. [↑](#footnote-ref-5)
6. - كتاب الإمامة، صفحه 376، اثر ابونعیم اصفهانی. [↑](#footnote-ref-6)
7. - نگا به: «الشرح والإبانة، ابن بطه صفحه: 268-269» «الحجة في بيان المحجة، امام اصفهانی جلد2/ص368-371) «شرح اصول اعتقاد اهل سنت اثر امام لالكائی جلد7/ص1241-1270 و عقیده‌ی سلف و اصحاب الحدیث، اثر امام ابوعثمان صابونی صفحه (80-81) عقیده‌ی طحاویه صفحه57 به تحقیق شیخ آلبانی رحمه الله، الصارم المسلول على شاتم الرسول اثر شیخ‌الإسلام ابن‌تیمیه، جلد3 صفحه1058. [↑](#footnote-ref-7)
8. - صحیح بخاری شماره 3673، صحیح مسلم شماره2541ج4/1967. [↑](#footnote-ref-8)
9. - ابن ابی‌عاصم آن را در «السنة 988 از عباس بن ولید روایت نموده که گفت: بشر بن منصر از سفیان برای ما گفت و در «زيادات القطيعي على فضائل الصحابة اثر احمد ج1/ ص365 و روایت خبر از طریق سفیان از اعمش با زیادت آمده، و اوّل صحیح‌تر است. [↑](#footnote-ref-9)
10. - آن را از مسانید ابوهریره قرار داده كه این غلط است. [↑](#footnote-ref-10)
11. - ج1 صفحه57. [↑](#footnote-ref-11)
12. - شماره: 162. [↑](#footnote-ref-12)
13. - شرح حال وی در تاریخ بغداد ج صفحه368. [↑](#footnote-ref-13)
14. - معافی بن زكریا جریری در كتاب خود «الجلیس الصالح» ج2 صفحه392 به صورت طولانی‌تر از این روایت نموده. [↑](#footnote-ref-14)
15. - شماره: 2531. [↑](#footnote-ref-15)
16. - صحیح بخاری 2652 و صحیح مسلم 2533. [↑](#footnote-ref-16)
17. - 2/97 و ابونعیم در الحلیه (1/305) از طریق عمر بن نبهان از حسن از عبدالله ابن عمر(ب) و سند آن ضعیف است. یعقوب بن سفیان و عقیلی و جماعتی دیگر عمر بن نبهان را ضعیف دانسته‌اند و یحیی بن معین می‌گوید: وی چیزی نیست، و نیز از او روایت شده: ثقه است. و بخاری می‌گوید: احادیث او قابل پیروی و تبعیت نیست و ابن جبان در المجروحین (2/90) می‌گوید: «احادیث بی‌سند را از مشاهر روایت می‌كند پس وقتی چنین است احادیث وی مستحق كنار انداختن هستند.

    و ابن حجر در التقریب 4975 گفته: ضعیف است و عدالت درباره‌ی او همین است، و حسن از ابن عمر گفته‌اند: نشنیده. و در آن نظر است، بهز می‌گوید: یک حدیث شنیده است. المراسیل ابن ابی‌حاتم ص43.

    و امام احمد و ابوحاتم می‌گویند: «حسن از ابن عمر شنیده «المراسیل ص43-44» و به ابی‌زرعه گفته شد: حسن ابن عمر را دیدار كرده؟ گفته: بلی.

    و آجری این خبر را در الشريعة (1161) و ابن عبدالبر 2/97 از طریق الدورقی روایت نموده که گفت: حكام بن سلم رازی از عمرو بن ابی قیس از عبدالله می‌گوید: حسن در مجلسی بوده و اصحاب رسول الله در آن مجلس یاد شد، او گفت: آن‌ها مخلص‌ترین این امت از لحاظ قلبی بودند. و این صحیح است. [↑](#footnote-ref-17)
18. - منهاج السنة (2/79). [↑](#footnote-ref-18)
19. - الإمامة والرد على الرافضة: 209- 211. [↑](#footnote-ref-19)
20. - از كلام شیخ الاسلام ابن تیمیه/. برای تفصیل بیشتر نگاه كنید: طریق الهجرتین اثر امام ابن‌القیم/، ص362. [↑](#footnote-ref-20)
21. - تحقيق منيف الرتبة لمن ثبت له شرف الصحبة، ص63. [↑](#footnote-ref-21)
22. - نگا: التقید والإیضاح ص297 اثر حافظ عراقی. [↑](#footnote-ref-22)
23. - تحقيق منيف الرتبة لمن ثبت له شريف الصحبة ص43، و نگا: فتح الباری 7/4. [↑](#footnote-ref-23)
24. - زاد المعاد (3/394). [↑](#footnote-ref-24)
25. - الفتاوی 4/466. [↑](#footnote-ref-25)
26. - السلطة في الإسلام صفحه 265-275، و این شأن و حال بعضی از نویسندگان معاصر متأثر از مستشرقین و آراء نظّام (معتزلی) است، كه خود را حاکم و قاضی بر اصحاب رسول الله قرار داده‌اند، به ساحت والای آن بزرگان ناسزا گفته و نیز حقایق را وارونه نموده و چیزهای عجیب و غریبی آورده‌اند و لذا به ابوهریره بطور صراحت طعن وارد نموده، و گمان می‌كنند كه بیشتر اسرائیلیات تورات و غیر تورات كه وارد كتب حدیث شده حتی صحیحین نیز از مرویات شاگردان كعب و در رأس آنان ابوهریره می‌باشد...) آنان كعب را شخصیتی كه در راه نشر یهودیت و دروغ‌سازی نسبت به رسول الله کار می‌کرده گردانیده‌اند كه چنین كلامی بدون دلیل بوده و منشأ‌ آن هوا و نادانی و یا یك نهان‌كاری پلید است، و گوینده‌ی آن هیچ دلیل یا شبه دلیلی بر چنین افترا و دروغی بیان نمی‌كند، و اگر چیزی از این قبیل واقع می‌شد اصحاب علیه آن قیام می‌كردند و سرش را از تن جدا می‌كردند، کعب الاحبار در با صحابه‌ی کرام و در بین آنان زندگی می‌كرد و بسیاری از سنت‌ها را از آنان اخذ می‌نمود،‌ و به جز كثرت مرویات او از اهل‌كتاب و آوردن چیزهای عجیب و غریب ایرادی از او نمی‌گرفتند، علاوه بر اینكه بعضی از چیزهای كه از او نقل گشته اصل و اساسی ندارد و از جهت صحیحی از طرف وی نقل شده است.

    حافظ ذهبی در السیر 3/489 ذكر كرده كه: (ایشان اسلام زیبا و دیانتی متین داشت و نیز از علمای برجسته بود...) كه ابوهریره بعضی از اخبار بنی اسرائیل را از او دریافت كرده و دلیل ایشان در آن اجازه دادن پیغمبر بود كه از آنان حكایت كنند،‌ امام بخاری در صحیح خود (3461) از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت كرده كه پیامبر اجازه داده‌اند از بنی‌اسرائیل حدیث گفته شود. پس برخی از اهل اهواء زبان در این مورد گسیخته و به ابوهریره طعن وارد كرده و در روایات او تشكیك و گمانه‌زنی نمودند، و این کار آنان قبل از اینکه طعنی در ابوهریره باشد بدرفتاری بزرگ و افترا به شریعت می‌باشد.

    امثال این اتهام آشكار اگر قائل آن حقیقتش را درك كرده بود از آن دست می‌كشید؛ چراكه هیچ مسلمان و صاحب خردی به چنین چیزی زبان نمی‌گشاید، در حقیقت به اتفاق ائمه ابوهریره از حافظ‌ترین مردم در احادیث و بهترین ضبط‌كنندگان بود كه بین روایت به خوبی تمییز می‌داد و امكان نداشت حكایت‌های كوتاهی كه از كعب می‌شنید با كلام مصطفی با هم قاطی كند، و روایات تأكید می‌كند كه ابوهره هرآنچه كه از رسول الله می‌شنید فراموش نمی‌كردند، لذا بخاری در صحیح خود (119) از طریق ابن ابی‌ذئب از سعید المقبری از ابوهریره روایت كرده و گفته: «گفتم: ای رسول خدا بنده احادیث زیادی از شما می‌شنوم اما فراموش می‌كنم، فرمود: ردایت را پهن كن و من ردایم را پهن كردم، می‌گوید: با دستان خود ردا را گرفت، سپس فرمود: جمعش كن و من آن را جمع كردم و بعد از آن هیچ چیزی را فراموش نمی‌كردم» صحیح بخاری (7354) و صحیح مسلم (2492) از طریق زهری از اعرج از ابوهریره بلفظ دیگری روایت كرده است. [↑](#footnote-ref-26)
27. - این گروه ثوابت شرعی ندارند كه با آن‌ها امور را بسنجند، و هدف از منهجشان ناواضح و نشانه‌هایش قاطی است، و من كتاب «الرسالة المنقذة» اثر زیدی مستوری و كتاب عدالة الرواة والشهود اثر زیدی مرتضی محطوری را مطالعه نموده ام كه در آن‌ها تشابه از جهت پرداختن به مسائل و اتفاق در طعن زدن به بعضی از اصحاب را یافتم، و در كلامشان تناقضات و خلل در ارزیابی و نقص در حكم را مشاهده نمودم. و آنچه از مقالات آنان فهم می‌شود كه یاری و پیروزگردانیدن و تشخیص حق بدون چیزی از باطل و جور و ستم و تعصب‌ورزی و همچنین تهمت زدن به پاكان امكان ندارد،‌ از جمله آن اینكه محبت اهل بیت و كمك به آن‌ها و نیز بیان محاسن و فضایلشان جز با طعن نمودن معاویه و همراهان او ممكن نیست، و چنین چیز از جهل و گمراهی و یاری بوسیله‌ی باطل است، در واقع طعن زدن به یكایك اصحاب بخاطر اهل بیت و چیز دیگر علامت كوری و غوطه‌ور شدن در باطل می‌باشد و اهل سنت كه در واقع اهل سنت هستند اهل بیت را بدون غلو و افراط دوست داشته و از آبرو و حرمات دفاع و از وصیت رسول‌الله درباره‌ی آنان محافظت می‌كنند، كما اینكه عموم صحابه را دوست داشته و منزلت و شأن آن‌ها را به حق شناخته و هیچ یك از آنان را شتم و دشنام نمی‌گویند و نسبت به رافضه و نواصب میانه رو هستند، چرا كه رافضیان كه از همه بیشتر دستورات خدا را كنار نهاده و محارم را انجام داده‌اند به استثنای اهل بیت كه درباره‌ی شان افراط و غلو كرده و صفات و خصائص خدای متعال را برای آن‌ها قرار داده‌اند عموم اصحاب را تكفیر می‌كنند. و نواصب نیز كه در جهل فرو رفته و به كله‌شقی و خیره‌سری گرویدند و نقاش و نفاق در آنان زیاد شد از اهل بیت تبری جستند و آشكارا با آنان دشمنی كردند، و پناه بر خدا از گمراهی بعد از هدایت. [↑](#footnote-ref-27)
28. - در اسناد صحیح كه در صحیح مسلم (2501) از طریق عكرمه آمده كه ابو زمیل به ما خبر داد كه ابن عباس برای من گفت: كه ابوسفیان از پیامبر خواست كه معاویه را كاتب نزد خود قرار دهد. ایشان در جواب گفتند: بلی...) و بعضی درباره‌ی این اسناد بحث كرده‌اند و عكرمه را به چند دلیل كه در اینجا مجال پرداختن به آن‌ها نیست متهم ساخته‌اند. نگاه كنید به «زاد المعاد» 1/109-110 اما میان اهل علم در این اختلافی نیست كه امیر معاویه یكی از كاتبان وحی رسول الله بوده و در میان مطالعاتی كه در كتب عقائد و پیگیری كه از كتب سیره و غزوات نموده ام كسی را نیافته ام كه در این امر مخالفت داشته باشد. احمد بن محمد الصائغ می‌گوید: نامه‌ای به سوی ابی عبدالله فرستادیم، و از او سوال کردیم خداوند بر تو رحم کند چه می‌گوئی در مورد كسی كه می‌گوید: من نمی‌گویم كه معاویه كاتب وحی بوده و نمی‌گویم كه او خال المؤمنین بوده بلكه با حكم و زور شمشیر به آن دست یافته است؟. ابوعبدالله گفت: این یك حرف بد و بی‌ارزشی است، و کسانی که این سخن را می‌گویند با آنان نشست و برخواست نمی‌شود، و ما آنان را برای مردم مفتضح می‌گردانیم. خلّال در السنه 2/434 با سند صحیح آن را روایت كرده است. [↑](#footnote-ref-28)
29. - تاریخ دمشق اثر حافظ ابن عساكر (59/210). [↑](#footnote-ref-29)
30. - گفته شده كه یزید بن ابی سفیان هنگامی كه مریض شد برادرش معاویه به این خاطر كه او را دارای كفایت و قدرت بر سیاست آن سرزمین می‌دانست جانشین خود گردانید و امیر المؤمنین آن ر امضاء و تأیید نموده و همین برای تو در معرفت و شناخت مردان كافیست، ‌و پیامبر فرموده است: «خداوند حق را بر قلب و زبان عمر جاری كرده است» (3682) از طریق خارجه بن عبدالله از نافع از ابن عمرب آن را روایت كرده و می‌گوید: حدیث از این رو حسن و صحیح و غریب است. نگا كنید به البداية والنهایه جلد (7/ص/95)، (8/21) اثر حافظ ابن كثیر و فتاوای شیخ الاسلام (4/472). (35/64-65). [↑](#footnote-ref-30)
31. - خلیفه بن خیاط در تاریخ خود (155) آورده است كه: عمر فاروق امیر معاویه را والی دمشق و بعلبك و بلقاء گردانید و بعدها قلمرو تمام منطقه‌ی شام را در اختیار او گذاشت،‌ حافظ ذهبی در «السیر» جلد3 صفحه (133) می‌گوید كه: آنچه در خاطره‌ها حفظ شد این است كه كسی كه معاویه را فرمان‌روای کلّ سرزمین شام گردانید عثمان بوده است». [↑](#footnote-ref-31)
32. - البداية والنهاية جلد8 صفحه (118) اثر حافظ ابن كثیر. [↑](#footnote-ref-32)
33. - لالکائی در اصول اهل السنه جلد 7 صفحه(1266) آن را روایت كرده است. [↑](#footnote-ref-33)
34. - لالکائی در اصول اهل السنه (7/1266) روایت كرده. [↑](#footnote-ref-34)
35. - مناقب امام احمد، اثر ابن الجوزی (210). [↑](#footnote-ref-35)
36. - ابن عساكر در تاریخ خود (59/210) و نگا: السّنة، اثر خلال 447. [↑](#footnote-ref-36)
37. - همان منبع (59/208). [↑](#footnote-ref-37)
38. - السنة، اثر خلال (435). [↑](#footnote-ref-38)
39. - نگاه كنید به گزیده‌ی: «العلل» اثر خلال (227) اثر ابن قدامه مقدسی، و المنار المنیف/117 اثر ابن القیم. [↑](#footnote-ref-39)
40. - فضل علی بن ابوطالب و پیش افتادن او در مسلمان شدن و قرابت و نزدیكی ایشان با پیامبر و خویشاوندی و دامادی او، علم و دانش او در دین و احكام آن، مقام جهاد، شجاعت، اینكه ایشان چهارمین خلفای راشدین و مژده داده شدن وی به بهشت امری قطعی است و هیچ مسلمانی نسبت به آن بی‌خبر نیست، و هر كس به او دشنام زند در حقیقت افترا و بهتان بزرگی را انجام داده است. خبر از صحیح مسلم (2409) از طریق عبدالعزیز ابو حازم از سهل ابن سعد استخراج شده كه گفت: «كسی از اهل مروان عامل مدینه بود و او سهل بن سعد را فرا خواند و به او دستور داد كه علی را دشنام گوید. گفت: سهل ابا كرد. سپس گفت: اما اگر این را هم قبول نمی‌كنی، پس بگو خدا ابوتراب را لعنت كند» این لغزش و خطای بزرگی است كه قلب هر مؤمنی را ذوب می‌كند و نسبت به آن بی‌پروا و نگاهی به آن نمی‌اندازد و حساب هم نزد رب العالمین است. [↑](#footnote-ref-40)
41. - شیعیان و بعضی از نویسندگان معاصر این واقعه را برای طعن نسبت به معاویه و سلب و نفی همه فضایل و شرافتمندی‌های او و اتهام به مقاصد و نیات ایشان به كار می‌گیرند، و در این قضیه مبالغه نموده و در آن چیزهای را اضافه و ناقص كرده‌اند و حق را با باطل در هم آمیخته و حكایت و دروغهای را برای ذم و بدنام كردن و انتقام گرفتن از ایشان ساختند كه از حقد و جور به خدا پناه می بریم، به حسن گفته شد كه: ای اباسعید! اینجا گروهی هستند كه معاویه و ابن زبیر را دشنام یا لعن می‌گویند! ایشان گفتند: «لعت خدا بر آن‌های كه لعن می‌كنند» ابن عساكر در تاریخ خود (59/206) آن را روایت كرده و مردی، نزد امام ابوزرعه‌ی رازی آمد و گفت: ای ابازرعه! ‌من معاویه را دوست ندارم! گفت: چرا؟ گفت: چون او با علی بن ابی‌طالب جنگیده است. ابوزرعه گفتند: همانا پروردگار معاویه پروردگاری صاحب رحم است، و دشمن معاویه هم دشمنی محترم است. پس چرا تو در این وسط فضولی می‌کنی؟ «رضی الله عنهم اجمعین». ابن عساكر در تاریخ خود (59/141) روایت نموده است. و اهل سنت در مورد این قضیه می‌گویند: «در این قضیه علی به حق نزدیک‌تر بوده است» و دلایل آن نیز بس زیاد است و كسی كه در آن‌ها آگاهی داشته باشد كوچكترین شك و تردیدی در این باره ندارد، شیخ الاسلام در فتاوی (4/433) می‌گوید: «طبق كتاب و سنت و اجماع سلف ثابت شده است كه آن‌ها اهل ایمان و مسلمان بوده‌اند، و اینكه علی بن ابوطالب و همراهان ایشان نسبت به حق سزاوارتر از كسانی بودند كه با او جنگیده‌اند» و تردیدی نیست كه معاویه یك مجتهد و تأویل‌كننده بوده و آنچه برای اهل اجتهاد و تأویل جایز بوده برای ایشان هم جایز بوده است چنانچه در آینده ان‌شاء الله به آن خواهیم پرداخت. [↑](#footnote-ref-41)
42. - ابن معین در مورد او می‌گوید: چیزی نیست (ارزشی ندارد)، و ابن عدی در الكامل (6/2110) می‌گوید: آنچه ابن حبان گفته همه ائمه با آن موافق هستند، همان لوط بن یحیی معروف به كنیه و نام خود می‌باشد كه اخبار سلف صالح را بحث كرده است، و از او كه یك شیعه‌ی غالی است بعید نمی‌باشد که در مقام صحابه‌ی کرام زبان‌درازی کند.) ذهبی (3/419) می‌گوید: او یك اخباری بی‌ارزش بوده و قابل اعتماد نیست، و ابوحاتم و غیره او را ترك نموده‌اند. [↑](#footnote-ref-42)
43. - ابن معین در موردش در الكامل اثر ابن عدی (2/1271) می‌گوید: «یک فلس از او بهتر است» و ابوداود نیز در تهذیب الكمال (12/326) می‌گوید: «او چیزی نیست» و ابن حبان در كتاب خود المجروحین (1/340) می‌گوید: «به زندیق بودن متهم است همواره موضوعات و احادیث بدون اثبات را روایت كرده است» و امام دارقطنی در «الضعفاء والمتروكین» صفحه 104 و فسوی در المعرفه والتاریخ (3/58) گفته‌اند: «احادیث او كنار گذاشته شده و چیزی نیستند». [↑](#footnote-ref-43)
44. - وی بهتر از ابو محنف است، ‌اما بخاطر ضعف شدید كنار انداخته شده، یحیی بن معین در التاریخ (2/532) درباره‌ی او گفته است: «چیزی نیست» و علی بن مدینی در تهذیب الكمال (26/187) می‌گوید: «هیثم ابن عدی نزد بنده قابل اعتمادتر از واقدی می‌باشد و از حدیث و نسب و در هیچ چیزی مورد رضایت بنده نیست» و امام بخاری و مسلم، احمد، نسائی و حاكم او را ترك گفته‌اند،‌ در این باره نگاه كنید به: میزان الاعتدال (3/622) و تهذیب الكمال (26/194180) و مجروحین، اثر ابن حبان (2/290). [↑](#footnote-ref-44)
45. - و حقیقت تشیع نزد اهل‌حدیث با حقیقت آن نزد متأخرین فرق می‌كند چون اغلب بر این هستند كه تشیع متأخرین پیمان‌شكنی و تكفیر صحابه و برائت از امهات المؤمنین و غیره از عظائم و امور خطیر دینشان می‌باشد كه اهل‌حدیث بدلیل كثرت كذب و عدم امانت‌داری روافض چیزی از این قبیل را از هیچ یك از آن‌ها روایت نكرده‌اند، و تشیع قمی و امثال او چون ابان بن تغلب و عبیدالله بن موسی و دیگران در صورتی مانع از آوردن روایات آن‌ها نمی‌شود که در شیخین و ام‌المؤمنین عائشه طعن وارد نکنند. نگاه كنید: میزان الاعتدال (1/5). [↑](#footnote-ref-45)
46. - اینکه ائمه روایت مبتدع راستگو را می‌پذیرند دلیلی بر بزرگی، عدالت و انصاف آنان می‌باشد، آنان در رأی مبتدع طعن می‌زنند و از او دوری می‌جویند پس وقتی روایتی از وی آمد و آن مبتدع صادق بوده و حافظه‌اش مشکلی نداشت، مانعی برای قبول روایتش به سبب بدعتی که از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌شود وجود ندارد و این از اوج انصاف و عدالت و قیام به حق می باشد، و كسی كه در قبول روایت بدعت‌گذاری که بدعتش او را از اسلام خارج نمی‌سازد به منازعه می‌پردازد در مورد آن نظر مناقشه وجود دارد چون هیچ كتاب حدیثی از این نوع احادیث خالی نیست و آن در مسند امام احمد در صحاح سته و دو تصنیف عبدالرزاق و ابن ابی شیبه و صحیح ابن خزیمه و ابن حبان و معجم‌های سه‌گانه‌ی طبرانی و غیره معتبر می‌باشد، و امام ابن حبان (رحمه الله) در مقدمه صحیح خود ذكر كرده است (كه روایت مبتدع ثقه‌ مادامی كه دیگران را به بدعت خویش فرا نخواند مقبول است) و در این چنین چیزی وجود دارد و آنچه در صحیحش آمد مخالف این می‌باشد. از ابومعاویه محمد بن خازم الضریر یكی رجال صحاح سته و دعوت‌گر مرجئه است روایتهای وجود دارد، ابوزرعه در تاریخ بغداد (9/299) و غیره گفته‌اند. و روایت‌های از شبابه بن سوار یكی از رجال صحاح سته كه داعی مرجئه بوده نیز روایت شده است، احمد بن حنبل (میزان الاعتدال 2/260) و گفته شده: كه شبانه از طرف خود پشیمان شده است. ابوزرعه تاریخ بغداد (9/299). و غیر از این هم داعیان اهل بدعت كه با آن‌ها مقابله شد در صحیح ابن حبان و غیره از دیوانهای مشهور اهل اسلام وجود دارد كه نمی‌خواهم به طور تفصیل به آن‌ها بپردازم چون نمونه‌ها تمام صفحات را در بر می‌گیرد، و موضوع هم از بس كه روشن است نیازی به ذكر مثال‌های زیاد ندارد، والله الموفق. [↑](#footnote-ref-46)
47. - در صورتی كه علتی بر حدیث او نیامده باشد از قبیل اینکه از ثقه‌تر از خود به تنهائی روایت نکرده باشد و یا غیره. [↑](#footnote-ref-47)
48. - درباره‌ی این اتفاق نگاه كنید به كفاية الأخيار خطیب بغدادی و الاستیعاب ابن عبدالبر، و شرح نووی بر مسلم، و التقریب مع تدریب الراوی و غیره. [↑](#footnote-ref-48)
49. - شرح اصول اعتقاد اهل سنت و جماعت (7/1252) لالكائی، و تاریخ ابن عساكر (59/209). [↑](#footnote-ref-49)
50. - و حقیقت تقیه این است كه خلاف آنچه در باطن دارد برای مخالف بیان دارد تا به این وسیله به اهداف و اغراض فاسدش رسیده باشد و كار خود را پنهان نماید. [↑](#footnote-ref-50)
51. - چنین چیزی دروغ‌بستن به خدا و رسول می‌باشد؛ چرا كه تقیه‌ای كه آن‌ها به آن اعتقاد دارند جزوی از دین نیست بلكه نفاق محض است، و اگر اهل علم هستی در مورد اقوال آنان در بحث تقیه به منابع زیر نگاه كن: الاصول من الكافی (جلد2/صفحه217-226) (الاعتقادات جلد14 صفحه: 115) اثر ابن بابویه، المحاسن صفحه: 259 و كذبوا علی الشیعة، صفحه: 373. [↑](#footnote-ref-51)
52. - ضیاء الصالحین، جوهری. و شایسته است اسم چنین كتابی را عقیده‌ی قبوریین نام نهاد. [↑](#footnote-ref-52)
53. - نگاه به مؤلفات شیخ الإسلام محمد بن عبدالوهاب (1/62). [↑](#footnote-ref-53)
54. - الأنوار النعمانية (1/278). [↑](#footnote-ref-54)
55. - همان منبع (2/357). [↑](#footnote-ref-55)
56. - نگاه به كتاب الشیعة والتصحيح، مبحث تحریف قرآن، صفحه: (183-189). [↑](#footnote-ref-56)
57. - الفصَل فی الملل والأهواء والنحل: (2/213). [↑](#footnote-ref-57)
58. - الفصل فی الملل والأهواء والنحل (2/216-217). [↑](#footnote-ref-58)
59. - اصول كافی (1/261) و باید بدانید كه چنین چیزی در مورد جعفر بن محمد صحت ندارد، لكن رافضی‌ها جز كلام دروغ را دوست ندارند. [↑](#footnote-ref-59)
60. - بحار الأنوار: (26/ 27) به واسطه‌ی بذل المجهود (2/ 456). [↑](#footnote-ref-60)
61. - كذبوا على الشيعة اثر محمد رضوی، صفحه (223). [↑](#footnote-ref-61)
62. - الأنوار النعمانية، جزائری (1/53). [↑](#footnote-ref-62)
63. - تفسیر العیاشی، (2/223-224). [↑](#footnote-ref-63)
64. - بخاری (3674) و مسلم (2403). [↑](#footnote-ref-64)
65. - تاریخ دمشق (55/146-147). [↑](#footnote-ref-65)
66. - الشرح والإبانة، امام ابن بطة، صفحه 122. [↑](#footnote-ref-66)
67. - همان منبع صفحه161. [↑](#footnote-ref-67)
68. - همان منبع 161. [↑](#footnote-ref-68)
69. - الصارم المسلول (3/1110-1111). [↑](#footnote-ref-69)
70. - چنین چیزی به معنی بستن باب مناظره و دعوت آنان به حق و سست‌نمودن عقاید و باورهای آن‌ها و پرده‌برداشتن از تناقضات موجود در آن نمی‌باشد،‌ چه این قول – گفته‌ی هر كسی كه بوده باشد – خلاف كتاب و سنت و نیز دیدگاه صحیح است، چرا كه می‌بینیم خداوند به دعوت مشركین و بت‌پرستان و قبر پرستان و همچنین اهل كتاب دستور داده و نیز به مناره و مجادله به روش هر چه نیكوتر و بهتر با آنان اجازه داده است. و خداوند عزّ وجل – به نبی خود موسای كلیم دسور می‌دهد كه همراه برادرش هارون نزد فرعون برود كه مردم را به كفر كشانده و می‌گوید: من والاترین معبود شما هستم و او را به توحید و ایمان به خدا دعوت نمایند،‌ و نباید از رحمت و هدایت خدای متعال به قلب بندگان در هر اندازه‌ای از كفر و از هر نوع جهت‌گیری و رفتارها كه باشند ممانعت و جلوگیری به عمل آورد؛ ‌زیرا به تاكید حق خود را تحمیل خواهد نمود و همواره غالب می‌شود و چیزی بر وی غلبه نخواهد كرد.

    چه گفته نیك گفته آنكس كه می‌گوید:

    |  |  |  |
    | --- | --- | --- |
    | راه نفوذ قول حق به قلب شنوده كجاست |  | رهایش كن كه نور حق در تابیدن و سرایت است |

    بنابراین، رهاكردن آنان منجر به كثرت آن‌ها و خطرناك‌شدن تلاششان در زیان رسانیدن به دین و دنیا خواهد شد. و این است ثمره‌ی كنار نهادن مطلق چرا كه بتأكید جز راه مناظره و گفتگو و كشف شبهات و نصرت حق بقدر امكان كسی نمی‌تواند زبان آن‌ها را كوتاه نموده و از آنان جلوگیری نماید، ‌خداوند هر كس را كه دوست داشته باشد به راه راست هدایت می‌كند با این همه دو امر اساسی بر داعی الی الله و مناظره‌كننده واجب می‌باشد:

    اول: علم و دانش نسبت به مذهب مسلمانان و عقیده‌ی اهل سنت و جماعت تا اینكه مبادا او را در مهلكه انداخته و اغفال نمایند.

    دوم: علم و آگاهی نسبت به دین و احوال آنان از طریق كتب و واقعیت موجود ایشان.

    و بدون این دو شرط اساسی مناظره با آنان جایز نمی‌باشد. [↑](#footnote-ref-70)
71. - و مانند آن در الفتاوی، جلد 8 صفحه: 477-480. [↑](#footnote-ref-71)
72. - الكامل فی التاریخ، ابن الاثیر 5/373. و سیر اعلام النبلاء 13/120. [↑](#footnote-ref-72)
73. - نگا: «السیر ذهبی جلد13 صفحه 121». [↑](#footnote-ref-73)
74. - كمال الدین، صفحه 13 اثر ابن بابویه شیعه. [↑](#footnote-ref-74)
75. - المنار المنیف، صفحه (152). [↑](#footnote-ref-75)
76. - یعنی: قبلا مردم گمان می‌کردند که صرف دو موجود خیالی و وهمی وجود دارند و آن عبارت از: سیمرغ و دیو است؛ اما شما موجود سومی هم به آن اضافه کرده‌اید و آن مهدی خیالی شما است، که وجود ندارد اما در داستانها و خرافات شما جای بزرگی را گرفته است. [مصحح] [↑](#footnote-ref-76)